

بازنمایی مؤلفه اسلامی هویت در گزارش نامه‌های تاریخی روزگار قاجار

چکیده:

هم سرنوشت بودن داستان و تاریخ، معمای غامضی نیست. زیرا اندکی دقت در مفهوم واژه تاریخ می‌تواند چاره ساز باشد. بی‌گمان این نکته پذیرفتنی است که جهان تشکیل شده از رویدادهای بسیار است. اما میان رویدادهای محسوب و معطوف و رویدادهای به شمار نیامده و مورد توجه قرار نگرفته، تفاوت بسیار است. تاریخ به معنای پژوهش درباره رویداد و یا رویدادهایی است که در یک دوره زمانی خاص از سوی فرد یا افراد پژوهشگر به شمار آمده، به چشم دیده شده و در ذهن، مورد عطف توجه قرار گرفته‌اند و به کار ساختن سازه‌ای از روایت درباره همان رویدادها آمده‌اند. به ناچار، واقعیت فزون بر تاریخ است و با فاصله‌ای بسیار از حیث عدد و رقم، پیش‌تاز است. این امر به زایش هویت میانجامد. هویت در این معنا یکی از محک‌هایی است که می‌توان با تکیه بر آن، رخداد تاریخی شده را مورد بررسی قرار داد. هویت به معنای امری انباشتی و تراکمی واجد دو ویژگی همزمان رشد یابنده است: از یک سو، به شناسایی بودن‌ها میانجامد، به این معنا که ناظر بر آن واقعیتی می‌شود که پیشاپیش وجود دارد و موجودیت خود را اعلام کرده است؛ از دیگر سو، به بازشناسایی شدن‌ها می‌پردازد که ناظر بر پدیده‌ای است تاریخی شده که در فضاهای مکانی و زمانی جدید نیازمند تعبیر و تعریف جدیدی می‌گردد. هنگامی که از هویت به مثابه فرآیند سخن می‌گوییم در حقیقت از استمرار پدیده‌های تاریخی شده‌ای سخن به میان آورده‌ایم که یک فرد، گروه، قوم یا ملت در مقام پاسخ به پرسش‌هایی که از او درباره گذشته‌اش پرسیده‌اند برمی‌آید. پرسش‌هایی مانند چه کسی بوده است؟ کجا بوده است؟ چه بوده است؟ اکنون چه هست؟ نشانگر شناسایی تشخیص‌های واقعاً موجود و بازشناسایی تمایزهای تاریخی موجود، می‌شود و بر انبوهی از مفهومی‌ها و کردارهایی استوار می‌گردد که خود را در برابر دگر شکل می‌دهند. نگارنده با واکاوی هشت اثر تاریخی نویسنده عصر قاجار در صدد بررسی عنصر اسلامی هویت در گزارش‌های تاریخی روزگار قاجاران برآمده است.

کلیدواژه‌ها: هویت، تاریخ نگاری، عنصر اسلامی هویت، قاجاریه، کیستی و چیستی ایران.

واژه تاریخ به طرزى همزمان دو معنا دارد. از یک سو، کلمه تاریخ در ریشه یونانى آن، به معنای پژوهش است. از طرفى مى‌توان تاریخ را به معنای واقعى وقایعى که رخ داده است، تصور کرد؛ و از طرف دیگر، به معنای روایت‌هایی که از این رخدادها به جای مانده است، تلقى نمود؛ یعنى به صورت همزمان به معنای وقایع گذشته و داستان رخدادهاى گذشته است. اگر داستان به معنای نقل وقایع به ترتیب توالی زمانی باشد، تاریخ همزاد و همذات آن است؛ زیرا تسخیر عمل به وسیله تخیل رخ مى‌دهد و اگر عمل، صورتى واقعى در میان رخدادهاى جهان داشته باشد، داستان، روایتى از آن رخداد است. اما هم سرنوشت بودن داستان و تاریخ، معمای غامضى نیست. بی‌گمان این نکته پذیرفتنى است که جهان تشکیل شده از رویدادهای بسیار است، اما میان رویدادهای محسوب و معطوف و رویدادهای به شمار نیامده، تفاوت بسیار است. تاریخ به معنای پژوهش درباره رویداد و یا رویدادهایی است که در یک دوره زمانى خاص از سوى فرد یا افراد پژوهشگر، به شمار آمده، به چشم دیده شده و به ذهن، مورد عطف توجه قرار گرفته‌اند و به کار ساختن سازه‌ای از روایت درباره همان رویدادها آمده‌اند. به ناچار، واقعیت فزون بر تاریخ است و با فاصله‌ای بسیار از حیث عدد و رقم، پیش‌تاز است. به همین دلیل، واژه داستان از کلمه تاریخ مشتق شده است؛ زیرا آنچه که به عنوان پژوهش در باب واقعیت محسوب و معطوف، آغاز مى‌شود باید به عنوان داستان، پایان بگیرد تا عبرت حاصل آید که بن مایه استدلال در باب پاسخ به پرسش چرا باید تاریخ بخوانیم و چرا تاریخ مى‌خوانیم؟ محسوب شده است.

واقعیت وقایع یا جهان رویدادها برای ماندگاری خود می‌بایست در سازه یا برساخته‌ای ذهنی گردهم آیند تا از خوانش‌های مکرر آن، عبرتی فراهم آید و خمیرمایه‌ای برای پندآموزی شکل گیرد. اینکه در هنگامه آفرینش یک تاریخ/ نامه یا گزارش تاریخی، ذهنیت نویسنده معطوف به کدام نگرش‌ها و ارزش‌داوری‌هاست، قضیه‌ای منفک از ماهیت همانند داستان و تاریخ است و نیز سرشتی جدای از واقعیت‌های تک افتاده بی‌شمار و واقعیت‌های اندک ولی محسوب و معطوف، دارد. بدون در دست داشتن معیارهای بیرونی (به معنای بیرون از رویدادها و نه به معنای بیرون از ذهن نویسنده) ما قادر به درک برتری، کهنتری، مهتری، فراتری و فروتری هیچ رویدادی در نسبت با رخدادهاى دیگر نمى‌شویم. نکته آن است که ما در مقام تحلیل گران گزارش نویسان رخدادهاى تاریخی شده، تنها با تکیه بر سنجه‌هایی که

دانش و معارف بشری در اختیارمان قرار می‌دهند می‌توانیم رویدادی را بر صدر و رخدادی دیگر را در ذیل بنشانیم.

هویت به معنای امری انباشتی و تراکمی واجد دو ویژگی همزمان رشد یابنده است: از یک سو، به شناسایی بودن‌ها میانجامد به این معنا که ناظر بر آن واقعتی می‌شود که پیشاپیش وجود دارد و موجودیت خود را اعلام کرده است؛ از دیگر سو، به بازشناسایی شدن‌ها می‌پردازد که ناظر بر پدیده‌ای است تاریخی شده که در فضاهای مکانی و زمانی جدید نیازمند تعبیر و تعریف جدیدی می‌گردد. راوی تاریخ نیز هویت ساز است زیرا از همان آغاز به تفکیک و رده بندی می‌اندیشد. عبارت‌هایی را که گویا شاه اسماعیل صفوی پس از فتح تبریز در سال ۸۸۰ ه. ش. بر زبان جاری ساخته، بدون شک بر ساخته خامه یک راوی هشیار بوده که از همان آغاز، تمایز و تشخیص را آشکارا از همدیگر منفک ساخته و خواننده را وادار کرده است که گفتار کرسی نشینانه‌اش را بر صدر بنشانند: من امروز به زمین فرود آمدم. من سرور و شاهنشاه. بدان به حقیقت که منم فرزند حیدر. من فریدون، من خسرو، من جمشید و من ضحاک. من رستم پسر زال. من اسکندر. سرانالحق خفته است در این سینه من. چون من حقیقت مطلق و حقیقت آن باشد که من به سرانجام رسانم. در این گفتار سخت فخیم و محتشم، به جنبه ملکوتی حکومت، ماهیت شیعه گرایانه زمامداری، پیوستاری دودمان‌های پادشاهی در ایران، ساختار اسطوره‌ای قدرت سیاسی، عرفان گرایشی شهودگرایانه و مطلقیت دانایی در امر کشورداری اشارت رفته و از پادشاه افسانه‌ای، مصلح و ناجی، خسروی دادگر، نیرومندترین انسان و فریاد هویت ایرانی در برابر خلافت عربی به مثابه پاره‌های بر سازنده هویت سخن گفته شده است. این همه، بر حسرت، بازنمایی و بازآفرینی استوار شده است: بازنمایی قدمت، بازسازی قدرتمندانه موارث، بازنمایی گذشته، بازسازی قدرت افتخارآفرین گذشته، حسرت افتخار گذشته، حسرت اقتدار گذشته، حسرت چیرگی گذشته، بازسازی شاهنشهی به معنای فراگیر، بازآفرینی نامیرایی پیشین، بازسازی قدمت پیشین و بازآفرینی جبروت و جلال پیشین ایران زمین.

یک نوشتار تاریخی بنابر تعریف باترفیلد، عبارت است از بررسی تحول دریافت آدمی درباره گذشته و روابط چندگانه‌ی فیما بین نسل‌های زنده و پیشینیانشان.^۱ ولی هر کس به گذشته خود و به آنچه که تاریخ گفته‌اند به شیوه‌ای می‌نگرد. اگر نوشتن گزارش‌های تاریخی

همان داستان گویی درباره همانندی میان خودی‌ها و ناهمانندی با دیگران باشد، تاریخ چیزی جز هویت نیست. به دیگر سخن، هنگامی که کسی از گذشته خود سخن می‌گوید چه متملقانه بنویسد چه واقع‌گویانه، چه تلخ بنویسد چه شیرین، چه ژرفنای قضیه‌های واقع شده را پی جویی کند و چه به سطح رویدادها، بسنده نماید، حکایت از هویت می‌کند و هویت را روایت می‌نماید چه آنکه از کیستی و چیستی سخن رانده از تمایزها و تشخیص‌ها، نقل‌ها گفته، و مگر نه این است که نقل و انتقال مفاهیم و کردارهای حاوی مرزبندی‌ها، خود به خود عبارت از روایت هویت‌ها در توالی زمانی و یا روایت تاریخی هویت‌سازی‌هاست.

برای شناخت حال روزگار خویش، می‌بایست به نحوی شایسته، متون مهم و سرشار از نکته‌سنجی‌ها را که در دوران قدیم به کتابت درآمده‌اند، از نو حیات بخشید. این باز زنده‌سازی‌ها به مثابه وادارسازی متون کلاسیک به خویش/سخن‌گویی، از راهرو کاربست مفهوم‌هایی نوپیدا است. این کار به دلیلی صورت می‌گیرد: اگر بتوانیم متون مهم گذشته را از نو به سخن بیاوریم یعنی تار و پودشان را بشکافیم، ساختشان را بشناسیم، زبانشان را حلاجی کنیم، مبانی و مبادی فلسفیشان را بفهمیم، اگر بکشیم چون باستان‌شناسی محتاط و مجرب، ذهنیت و جهان‌بینی مستقر در هریک از این متون را بازسازی کنیم، رابطه این ذهنیت را با ساخت قدرت زمانش دریابیم، شاید از این راه بتوانیم بالمآل ذهن و زبانی نقاد و خودبنیاد بیابیم که هم از قید سنت فارغ است هم از تقید و تعبد از غرب، هم رنگ و بافتی بومی دارد هم پشتوانه‌ای جهانی.^۲

۱) مقدمه روش شناختی

نگارنده بر این باور است که جستجویی در متون دوران قاجاری که روایت تاریخی آن روزگاران را بر عهده گرفته بوده‌اند، نشان از آن دارد که اگر به صورت تمثیل و مثال، آنان را مورد پرسش قرار دهیم و چیستی و کیستیشان را در معرض سؤال بگذاریم، نمی‌توانند پاسخی مکفی فراهم آورند. این نکته نشان از آن دارد که آنان ضمن قرار گرفتن در محاصره اوضاع زمانه، نمی‌توانسته‌اند تکلیف خود را با سویه‌های سه‌گانه تمدنی روشن سازند. این وضع را دشواره یا مشکله نامیده‌اند، یعنی وضعی که در آن مورخ نمی‌تواند به این درک برسد که به چه دلیل دست به قلم برده و سرگرم حل و فصل کدام مشکل است. به ویژه آنکه شکست‌های دهشت‌بار ایرانیان، در دو جنگ با روس‌ها، ایرانیان مغرور به داشته‌ها و یافته‌های پیشینی

تمدنی با آن شکوه سطوت‌آمیز را در وضعی تحقیرآمیز انداخت و مورخ برآمده از این وضع، نتوانست میان عناصر بر سازنده هویت خود و دیگری تعادل برقرار کند. در حقیقت روایت‌های فاتحانه به گزارش‌های مغلوبانه مبدل شد و در این تغییر و تبدیل، مورخ قاجاری نتوانست میان عناصر تمدنی هویت‌ساز نسبت و پیوند برقرار کند.

در پاسخ به این پرسش که چرا چنین وضعی حاکم بوده و همچنان در تداوم است، نگارنده بر این باور است که می‌بایست از یک جنبه و با کاربست یک واژه، به یافتن ریشه‌های این وضع نابسامان دست یازید. تاریخ‌نویسی صرف نمی‌تواند گذشته تاریخی یک کشور را به وضعیتی تبدیل کند که قابل اندرزگیری باشد، زیرا جنبه کروئولوژیک می‌یابد و به شناخت وضع کنونی ما کمک نمی‌کند. بنابراین اگر شناخت امروز روزگاران را بخواهیم بر دیروز تاریخیمان استوار نماییم می‌بایست فهمی منتظم و مطبق بیابیم. منتظم، به آن معنا که می‌بایست از رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی بهره گرفت و از نگاه صرف تاریخی به رخدادهای تاریخی، منصرف شد. مطبق، به آن معنا که رخدادهای تاریخی را باید پلکانی و بهم بسته مورد مطالعه و پژوهش قرار داد. مفروض نگارنده آن است که هویت بر ساخته ماست و گرنه، خود، عینیتی ندارد و نمی‌تواند متجسد شود. به تعبیر دیگر، مفهوم هویت، خود، بی‌هویت است. هشدار نگارنده نیز آن است که ما با میزان و معیار خود ازبختش برسازنده هویت که بر ساخته و مصنوع است، متون گزارش‌نامه‌های تاریخی روزگار قاجار را به سخن‌گویی واداشته‌ایم. فرضیه نگارنده نیز آن است که در روایت‌های تاریخ‌گویانه عصر قاجار تا جایی که مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته‌اند، به نظر می‌رسد هویت در یک وضع پرسش‌انگیز و در حالت دشواره قرار گرفته زیرا به درستی نتوانسته بوده است آمیختگی بهنگامی میان درون مایه‌های سه‌گونه و سه‌گانه هویتی بیافریند، به ویژه، در وضعی که مظاهر دوران تجدد، ما ایرانیان را در موقعیت یک مغلوب قرار داده بود.

در این پژوهش، مورخان قاجاری را تاریخ‌نگاران جریان‌ی و یا پرت و پلاگو ننمایدیم؛^۳ بلکه می‌خواهیم از میان آشفتگی‌ها، نظم استخراج کنیم و روند رویدادهای تاریخ معاصر ایران را به صورت روال‌های منتظم و پیاپی، مورد بررسی و امعان نظر قرار دهیم. شیوه برخورد نگارنده با یک متن گزارش‌گرانه تاریخی عصر قاجار، با یادآوری این نکته که پاره اسلامی هویت را به منزله محور کتابت مقاله برگزیده‌ایم، در واقع استخدامی، استخراجی و استحصالی

است. به این معنا که اصلاً بر این ادعا اصرار نمی‌ورزیم که مورخان قاجاری در جستجوی پاسخ به دو پرسش چیستی و کیستی بوده‌اند، بلکه از درون مکتوبات آنان، ما پاسخ‌های هویت‌شناسانه خود را بازنمایی می‌کنیم. زیرا اگر بخواهیم در ایران تاریخ درستی باشد باید در گذشته چند هزار ساله این توده و کشور، روزگار به روزگار، جستجوها رود و بررسی‌ها شود و نتیجه آن‌ها به دست آید.^۴

نگارنده، هویت را به سرآغاز تبدیل کرده و از رهرو آن خواسته است، گزارش‌های تاریخی و سپس ساختار اجتماعی دوران قاجاریه را بهتر بشناسد. به این دلیل در این مکتوب، از حیث جغرافیایی، هویت را به یک پاره جهان اسلام و از حیث تمدنی، به پیکره تمدنی اسلام و از حیث معانی و مفاهیم به برسازنده‌های متنوع، منقسم نموده‌ایم. آموزه‌های دینی: لزوم حفظ کیان جامعه‌ی اسلامی در برابر خطر کفار، ضرورت سازگاری زندگی اجتماعی و حقوق فردی و عمومی با احکام شرع، جایگاه مجتهدان و عالمان مذهبی در زندگی اجتماعی. بنابراین، پاره اسلامی بر سازنده هویت را روحانیت، علماء، فقها، اسلام، دین، خدا، رسوم مذهبی، توکل، ایمان، قیامت، آخرت، نماز، ایثار، جهاد، عزاداری، ادعیه، مراجع تقلید، مذهب، پیغمبر، امام دانسته و به تقدیرگرایی، جشن و سرور مذهبی، تعزیه دینی، زیارت و تزیین مشاهد شریفه، مقام ظل الهی و شأن مذهبی پادشاه؛ اشاره شده است. نگارنده از میان گزارش‌های تاریخی عصر قاجار، هشت عنوان را مورد بررسی و مذاقه قرار داده است: تاریخ محمدی محمدفتح ا... بن محمدتقی ساروی (تألیف در سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۲۱۱ ه.ق.)، مآثر سلطانیه عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی (تألیف به سال ۱۲۴۱ ه.ق.)، تاریخ ذوالقرنین^۵ فضل‌الدین عبدالنبی خاوری شیرازی (تألیف و تحریر بین سال‌های ۱۲۴۹ تا ۱۲۶۲ ه.ق.)، اکسیر التواریخ علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه (تألیف بین سال‌های ۱۲۵۳ تا ۱۲۵۹ ه.ق.)، ناسخ التواریخ^۶ محمدتقی خان سپهرلسان الملک (تألیف بین سال‌های ۱۲۵۸ تا ۱۲۷۴ ه.ق.)، فهرس التواریخ رضا قلی خان هدایت (تألیف به سال ۱۲۶۸ ه.ق.)، حقایق الاخبار^۷ سیدمحمدجعفرخان حسینی خورموجی (تألیف به سال ۱۲۸۴ ه.ق.)، افضل التواریخ^۸ میرزا غلامحسین خان افضل الملک (تألیف به سال ۱۳۱۴ ه.ق.).

مورخ قاجاری هویت‌پرداز و هویت‌ساز نیست بلکه به صورت مستتر و مضمور و با سنگ محک ویژه، خویش / سخنگو می‌شود. متن صامت او با سنجهای مصنوع، گویا می‌گردد.

یک مورخ، گذشته را بازسازی می‌کند ولی در این میان آیا آنچه را که واقعاً روی داده است، بازپیرایی می‌نماید یا پدیده‌ای دیگر را، ابهام همچنان باقی است. بنابراین گذشته بازسازی شده مورخ، حقیقی‌تر از واقعیت است زیرا پیرایش‌ها و نمایش‌های یک پیرنگ واقعاً اتفاق افتاده است که از اصل رخداد فزون‌تر می‌شود.

دو) تاریخ محمدی: آینه‌دار «خودی»

از زندگی و حیات و ملمات محمدفتح ... ساروی آگاهی‌های بسیار کمی در دست است تا جایی که سال تولد و فوت او در جایی ثبت نشده است. از اهالی ساری مازندران و از شاگردان میرزا مهدی خان استرآبادی مورخ شهیر نادری است. او را صاحب فضل، با علم، شاگرد شایسته و تابع، نحریر روزگار و از افاضل دانسته‌اند. منصب منادمت و ملاباشی‌گری محمدشاه قاجار را بر عهده داشته و به امر پادشاه غزوات و محاربات و وقوعات آن عهد را کتابت کرده است. دستی در کار شعر نیز داشته ولی تلمذ نزد استادی سخت معلق نویسنده نظیر استرآبادی دست کم این تأثیر را در نوع سخت‌نویسی و پیچیده‌گویی وی گذاشته است که در تاریخ محمدی، به ظرافت و لطافت، واژه‌ها را در کنار هم بچیند و متنی دشوار فراهم آورد. از سوی آقا محمدخان مأموریت می‌یافته است که جهت متقاعد کردن اعیان و اشراف سوادکوه به آن مکان برود و این نکته نشان‌دهنده اعتماد دستگاه قاجاری به مردی به کهنسالی اوست. وی زمانه سه پادشاه نخستین قاجاری را درک کرده و روایت تاریخی عهد آقا محمدخان، فتحعلی شاه و محمدشاه را بنا به فرمان ملوکانه بر عهده داشته است. سال ۱۲۰۰ هجری قمری، سال افتتاح کتابت کتاب و سال ۱۲۱۱ ه. ق. سال اختتام نگارش بوده است.

کتاب تاریخ محمدی گزارش گران‌بهایی درباره تاریخ اوایل قاجار و به ویژه در خصوص اصل و منشاء ایل قاجار است که در متون هم‌تراز کمتر دیده می‌شود؛ اما ارزش ادبی آن از حیث کنایات، استعارات، تشبیهات و اشارات ادبی مشحون از نکته‌هاست که از حیث فراگیری دانش لغت و سبک نگارش اثری بس ارزنده است. خود را داعی دربار خاقانی و از چاکران قائنی می‌نامد که به امر فتحعلی شاه، خود را از جمیع مهمان ممنوع و به تحریر حقایق و صواد امور خدیو محتشمی چون فتحعلی شاه که قبله عالم و کعبه آمال ترک و عرب و عجم است، مشغول داشته است.^۹ نثر وی سبکی اغراق‌آمیز دارد و گاه زیبایی بر محتوا غلبه می‌یابد و طنزی لطیف را دربر می‌گیرد. همولایتی دوستی را به اغراق در سارویان معمول می‌دارد و نثر را آن

چنان می‌نویسد که در زیبایی آن شکی نیست ولی محتوا فدا می‌شود. غیرت ساروی را این گونه وصف می‌کند: مازندران که از اقتضای آب و هوای حیا آمیزش شانه به بوی بیگانگی به زلف عروسان بستانش هرگز آشنا نشده و بنفشه‌اش از شرم هرگز سربالا نکرده، خنده غنچه‌اش را باغبان ندیده و دست بلبل با آن همه علاقه و شیفتگی به دامن پاک گلش نرسیده، هیچ قلتبانی از باغش گل نچیده و هیچ قوی دست باغبانی چون شاهدبازان از پای شاهد دلارای صنوبر و چنارش چون صنوبر و چنار سایر دیار ازار بیرون نکشیده.^{۱۰}

چون تاریخ قاجار می‌نویسد حتی با آقا محمدخان گروگان و اسیر در دربار زندیه، بر خوردی سخت شاهانه و غلوآمیز می‌کند: گوهر ذات آن در درج پادشاهی و کوکب برج ظلّ-اللهی را از دستبرد پيله‌وران نوایب زمانه دون و دست‌انداز حوادث گردون محارست نمود.^{۱۱} مورخ قاجاری، دودمان قاجاران را حقّ جلوه می‌دهد و مشروع و مقبول، و برای ازدیاد مبانی پذیرفتاری سلطنت قاجاریه، کردار آنان را به اغراق بر قلم می‌دواند: در این سال خیریت اشتمال خاطر فیض مظاهر به تجدید و تذهیب گنبد مذهب جناب اقدس^{۱۲} گرایید؛ وانگهی، تذهیب و تزیین، یک سوی کار است و سوی دیگر، برآوردن خارفاساد از پای ولایت و برکنندن سبزه‌های بیگانه از بستان مملکت است. بارزهی دینی/اسلامی هویت نزد کاتب تاریخ محمدی بیشتر جنبه توجیه کردارهای پادشاه و نیز حیثیتی زیبایی‌شناسانه دارد. گاهی آیه قرآنی «الذین ینقضون عهدها... من بعد میثاقه» را برای نشان دادن پیمان‌شکنی کسی علیه پادشاهی به کار می‌برد که جام عهد را از می‌میثاق وفاق در انجمن مخالفت و نفاق سرنگون^{۱۳} ساخته و گرنه به آیه قرآنی از این باب استناد نرفته است که مبنای تحکیم پادشاهی باشد. گاه سبکی زیبایی‌شناسانه در نگارش و کتابت می‌یابد آنجا که تحف و ظروف و اقمشه در مقدم مبارک شاهی گسترانده از باب فی جنه عالیہ... ما تشتهیه الانفس و تلذالاعین^{۱۴} محسوب می‌گردد. در حقیقت رجوع اصل است به فرع و نه فرع به اصل زیرا اصل همان است که در چشم پادشاه زیبا گردد و مستحسن تلقی شود.

هنگامی که از حیات و ممات سخن می‌گوید به نحوی اعجاب‌آور تقدیرگراست و خامه را به زیبایی در وصف خداوندگار و نبی و وصی می‌چرخاند: محمدمت محمودی را روا و ثنا معبودی را سزا و ستایش بی‌آلایش و نیایش با نمایش شاهنشاهی را شایسته و بجاست که در ذرات کامل الصّفات اقدس... معایب تکمه و تحرک و انقلاب و شوایب تشابه و تشارک و

اشتهاب را دخل و راه نیست... عالی جنابی که در جنب دلایل قرب حضرتش به جناب ربّ الارباب دلیل «وادنی» دلیل ادنی است و معجزه شقّ قمر به دستیابی سبّاه بیضاء نمایش چون سایر معجزات باهره... و تحف تحت زبینه درگاه شاه نجیب سعید بخت تخت نجف و حبیب و ولی آشکار و نهفت.^{۱۵} این البته رسمی معهود در روایت‌های تاریخی قاجاری است که به نام ربّ و نبی و وصی آغاز کنند به ویژه وجهه تمایز آفرین مذهبی را بر غلوه‌های شیعه-گرایانه استوار می‌گردانند که آنان را از سایر روایتگران رویدادهای تاریخی متمایز جلوه می‌دهد. بنابراین تأکید و استمرار بر وجوه شیعی در حقیقت نوعی تمایز هویت‌آفرین از سایر چشمه‌های روایت‌گرانه تاریخی است.

همین گونه است هنگامی که صفات و کردار سلاطین را برشماری می‌کند به خوبی روشن می‌سازد که پادشاه هر کس باشد برگزیده حضرت مالک الملک متعال و شهنشاہ لامکان بارگاه ذوالجلال است که در هر عهدی از عهود و قرنی از قرون، شخصی از سوی خداوند برگزیده می‌شود. بیان این نکته نشان دهنده همان عنصر قدیم منتخب و منتجب بودن پادشاه از سوی باری تعالی است. ولی همان پادشاه، در هنگامه اسارت گرفتن هزار زن و فرزند و سی صد مرد و هشتصد کس از نسوان و کودکان و یا کله منار شدن سرهای رجال مقتوله ترکمانیه از سوی مورخ آیات قرآنی ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور... کلهم عبره للناظرین^{۱۶} را حامی خود می‌بیند. بنابراین، ریشه و اصل، عبارت از تداوم سنن پادشاهی و مقهورسازی معارضین و متمرّدان است و آیه‌های قرآنی عبارت از نوعی محکم کاری و توجیه معنوی برای اقدام‌های انجام شده است هر چند سبعانه باشد. گاه خامه‌اش بی‌پروا می‌شود و در وصف کسی، نگرشی فرامذهبی می‌یابد که نشان دهنده تمسک باطنی وی به شرعیات نیست؛ در جایی که مقتول افغانی مرتضی علی نام پسر ملّا، هوش را از سر او برده و تشبیه‌هایی غریب می‌کند: شیعیان از محبت مرتضی علی سنی شدند و دردمندان اثنی عشری از گرفتاری حنبلی چشم، حنفی ابرو، مالکی مژه و شافعی زبان.^{۱۷}

نوعی نگاه و نگرش فراتر از مذهب‌های موجود را در وصف زیبایی و نیکویی به کار می‌بندد که نشان از اسارت مورخ در بند تنگ نظری‌های خاص مذهبی ندارد. هنگامی که از جوشش و خروش غیرت دینداری خان غفران مآب در قبال حمله افغانان سخن می‌گوید نگاهی دینی و مذهبی به مفهوم‌های خاک و وطن و دفاع و جهاد ندارد بلکه آن را فقط از باب

غمباد ایران ویران برمی‌گزیند که دستخوش جسارت و زیاده‌سری مشتی افغانه قندهاری شده بود و مورخ، انگار تاب و توان فروریزی قدمت و احتشام ایران زمین را نداشته و ایران را ویران نمی‌خواسته است. مرگ را تقدیر می‌داند گرچه از آن سلطان باشد: به مهلکه‌ای که به حسب مشیت حی‌قدیر لامحاله باید گرفتار گردد^۸؛ ولی مشیت و تقدیر نمود نگاه مذهبی نیست بلکه مولود نگرش به کار دنیا و اختتام آن است که می‌تواند فرادینی باشد. البته هنگامی که پادشاه را به دمسازی با علماء علاقه‌مند نشان می‌دهد: که آن حضرت همیشه مایل، بلکه حریص صحبت با علماء و فضلاء بودند و در سفر و حضر مواظبت شب‌ها با ارباب فضل و فهم مباحثات علمیه و تحقیقات مسایل غامضه شرعیه می‌فرموده تا ساعت شش و هفت به اختلاط علوم اشتغال می‌داشتند^۹؛ می‌خواهد نکته‌ای دیگر را وصف کند که برای تسهیل امر زمامداری و مقبول و موجه ساختن امر حکومتگری، پادشاه می‌بایست ارباب دین را تکریم کند. بنابراین دین و علما و مذهب و شرعیات پشتوانه مشروع و موجه سازی حکومت‌اند و نه آمیخته به آن تا جایی که تعیین تکلیف از سوی دین و متدینان باشد؛ پادشاه بالاستقلال دین را برای تقویت مرام خود برمی‌گزیند و نه آنکه در اسارت و مطیع آن باشد.

سه) مآثر سلطانی: مورخ گروگان تراژدی

عبدالرزاق بیگ پسر نجفقلی دنبلی، مورخ، شاعر، ادیب، مفسر و مترجم نامور عصر فتحعلی شاه قاجار است که در سال ۱۱۸۵ ه. ق. در خوی به دنیا آمد. مدتی در شیراز به عنوان گروگان در دربار زندیه اقامت داشت. زندگی ناخواسته در شیراز فرصتی بود که در مهد ادب و دبیران و منشیان، استعداد و ذوق خود را به‌پروراند و ادب پارسی و عربی و فقه و اصول و تفسیر و رجال بیاموزد. چهارده سال تمام گروگان بود. پس از فروپاشی زندیه، او نیز دربدر شد و مدتها در بی‌پناهی و آشفتگی بسر برد تا در عصر فتحعلی شاه، بخت، یارش شد و مأموریت یافت میرزا رضی تبریزی و میرزا عبدالکریم اشتهدادی را در تألیف زینه التواریخ یاری دهد. نویسنده‌ای سخت کوش و پرکار بود و تألیف شانزده کتاب، نشانه‌ای از پرثمری روزگار او. دنبلی در سال ۱۲۴۲ ه. ق. پس از مراجعت از سفر حج در گذشت.

عبدالرزاق بیگ در کتاب مآثر سلطانی که ویژه جنگ‌های اول ایران و روس است سرمقال را به سبب تحریر کتاب مختص می‌کند که نکته‌ای به جز قلم فرسایی به امید نان و پادشه ستایی از بیم جان نبود: فرمان از ایوان سلطنت برین بنده‌ی بی‌بضاعت... رسید که... به

تحریر صوادر احوال خجسته مآل پردازد و محاسن دولت جاوید قرار را تاج افتخار اخبار سلف سازد.^{۲۰} فرمان انطباق کتاب در دارالسلطنه تبریز را عباس میرزا نایب السلطنه و ولی عهد ناکام دوران صادر کرده و کتاب مستطاب مسمی به مآثر سلطانیه در شهر رجب سنه ۱۲۴۱ ه. ق. چاپ شده است. نخستین ویژگی کتاب، همان پذیرش فرمان ملوکانه است که البته در میان مکتوبات عصر قاجار، هیچ خرق عادت‌ی هم نیست و کار کتابت گزارش رخدادهای تاریخی بر همین منوال بوده است. از حیث شیوه نگارش، نثر و سجع و گفتار آهنگین بر محتوا غلبه یافته است. هنگامی که می‌خواهد هدایای نایب السلطنه را به پادشاه به رشته تحریر کشد آن چنان نثری را به کار می‌گیرد که از حیث زیبایی بی‌همتا، ولی از حیث محتوا، شرح و تفصیلی دراز دامن و بیهوده است: هزار قطعه سنگ آفتاب رنگ از جگرگوشگان بحر و کان و پرورش یافتگان مه‌رتابان که بعضی از آن‌ها در حضرت چون خطّ دلجوی بتان و بعضی در حمّرت مانند لعل آبدار ماه و شان و پاره‌ای در صفرت چون جوهر میناب از پیاله درخشان.^{۲۱}

گاهی نیز اوج نثر و نگارش خود را برای بیان حسیض و واقعیت‌هایی چون شکست سهمگین از روسیه بکار بسته و نگرشی فلسفی را به میان آورده است: تغییر حالات که از نتایج ادوار چرخ دوآر زاید و درک آن از بدیهیات اول است، مخصوص بنی نوع انسان است... چگونه ممکن باشد که چهره حسناى مکونات خالی از خال تغییرات و عاری از خدشه تبدلات ماند. هر که در عالم معنی و صورت درجه و رتبت بلندتر است، در مدارج و مسالک او نسبت نشیب و فراز بیشتر است... صاحب دولتان را غلبه در هزیمت‌ها و فزایش‌ها، در کاهش هاست. پادشاهان قوی مکنت امتحان بیشتر دیده‌اند و پیغمبران بلندرتبت، زهر بلیت بیشتر چشیده، صافی گهران شناسند که جزر و مدّ دریای طوفان زای راست و صاحب نظران دانند که ارتفاع و انحطاط در حرکات آفتاب و ماه پیداست.^{۲۲} در میان مورخان قاجاری، به نظر می‌رسد، او نخستین و آخرین کسی است که قبول کرده فتحعلی شاه و ایران شکست سختی از روسیه خورده‌اند و سعی می‌کند ضمن پذیرش هزیمت و رسوایی، با نثری بلیغ و آهنگین، آن را مستند و مستدلّ به بینشی فلسفی کند و از نتایج استدلال و استنباط خود نهراسد.

عبدالرزاق بیگ دنبلی، تراژدی گروگان بودن خود را در دربار و دوران زندیه به عنوان تجربه زندگانی به دیدگاهی فلسفی ختم کرده است که به او اجازه استدلال متین و دقیق را می‌دهد. نکته گفتنی در باب برسازنده اسلامی هویت، آن است که عبدالرزاق بیگ از آنجا که

تاریخ جنگ‌های ایران و روس را می‌نگاشته و کمتر می‌توانسته است از عناصر ایرانی و به ویژه سلطنتی هویت مدد گیرد، مجبور بوده است این نوع جنگ را جهاد علیه کفار بنامد تا بتواند از درون مایه‌های اسلامی استمداد جوید. پادشاه را حامی اسلام می‌داند که ظلّ رأیت سپاه اسلام را به غیرتمندی دین و خدمت دولت، طویل‌تر کرده است و از خداوند می‌خواهد که باطن ائمه اطهار را مددکار او نماید؛ به ویژه حضرت معصومه را که علت غایی آفرینش نامیده است، یار و یاور او می‌داند.^{۲۳} تأیید الهی را پشتوانه طالع شاهنشاهی می‌داند و دولت ابد بنیان را برابر با حبل متین می‌خواند که باید به آن توسّل جست و از حضرت حقّ جلّ و علا و خداوند بی‌مانند می‌خواهد که پروردگار حافظ وجود مبارک باشد.

لشگرکشی‌های پادشاه را به مصلحت اسلام و اسلامیان می‌داند و در هنگامه فتح و ظفر، توسّل به ائمه و پیغمبر را کار عادی دربار شاهی می‌پندارد. جنگ با روس را وسیله‌اعلای کلمه حق، حفظ اسلام و جهاد می‌نامد^{۲۴} که طیّ آن جماعت جهادیه شربت شهادت می‌نوشند و سعادت می‌یابند که دیگران در آن سهیم نیستند. از آیه وان یکاد، برای دوری جهادگران علیه روس از چشم زخم، نام به میان می‌آورد و روسیان را در آتش جهنم می‌پندارد. خسرو کشورگشا را خسرو پاک دین می‌نامد که متوسل به ائمه معصومین است و تعمیر و تذهیب قبه‌های طاهره و معماری مشاهد شریفه متبرکه را وظیفه خود می‌پندارد.^{۲۵} سربازان و لشگریان هم منسلک در سیر و سلوک دینی و مناسک شرعی‌اند و علماء و مجتهدین و فقها هم طبق شرع انور نبوی عمل می‌کنند و آداب دینی را به جا می‌آورند: فضلا و علماء آذربایجان در مساجد و منا بر رفته، بنای وعظ نهادند و سلوک آن طایفه را با مسلمانان به آواز بلند بر فراز منابر گفتند... مستمعان را متأثر و قلوب غافلان را منزجر ساختند و سوای جماعت سرباز و نوکر و مواجب‌خوار، جمعی کثیر را غیرت اسلام دامن گیر گشته، داوطلب جهاد شدند و با اسلحه و اسباب حرب از سان گذشته، منتظر محاربت و مجاهدت گشتند.^{۲۶}

چهار) تاریخ ذوالقرنین: مورخ تیزبین و نکته‌سنج در شناسایی فرنگ

میرزا فضل .. شریفی حسینی خاوری در سال ۱۱۹۰ ه. ق. در شیراز در خانواده‌ای از بزرگان سادات شیرازی، متولد شد. نیاکانش، اغلب منصب کلانتری، قضاوت، امامت جمعه و ریاست تامّه داشته‌اند. ابتدا ندیم مخصوص حسین علی میرزا فرمانفرما بود و بعد به تهران رفت و به خدمت صدراعظم، میرزا محمدشفیع مازندرانی درآمد. سپس به خدمت وزارت

همایون میرزا و محمود میرزا که حکومت لرستان و نهاوند را داشتند فرستاده شد. پس از آن به امر ملفوفه‌نویسی شاه مشغول شد. عمده دل مشغولی وی، نگارش کتاب تاریخ ذوالقرنین در دو بخش نامه خاقان و رساله صاحبقران و به سبک و سیاق سالنامه‌نگاری بود. سبب نگارش کتاب به زعم وی الهامات غیبی بوده که از لفظ گهربار فتحعلی شاه جاری می‌شده و او نیز می‌پذیرفته است که قدم جسارت پیش نهد و وقایع‌نگاری را برعهده گیرد. لفظی که وی از آن پادشاه می‌داند در حقیقت باور خود اوست که آن را در دهان پادشاه گذاشته گویی خود پادشاه چنان سخنانی را بر زبان جاری ساخته بوده: منظور از وقایع‌نگاری، اطلاع خاصه و عامه از اوضاع مملکت است، نه مقصود انشاء‌پردازی و اظهار فضیلت. تاریخ دولت باید مختصر و با سلاست و پرمفعت باشد، نه مطول و پر بلاغت و بی‌خاصیت. تاریخ نگار را هم لازم است که راست‌گفتاری پیشه کند و از نگارش اقوال کاذبه اندیشه. نه وقایعی از دولت را سهل شمارد و کان لم یکن انگارد، نه تطویلات لاطائل که مورث کدورت و ملامت دل است بر صفحه نگارد و وقایع‌نگاری را مایه جلب نفع نسازد و به تعریفی که در خور پایه هرکس نیست، نپردازد. فرشته را دیو نخواند و دیو را فرشته نداند. اغراض نفسانی را، که لازم ذات حیوانی است، به کنار بگذارد و به راست‌گفتاری و درست‌نگاری قلم بردارد.^{۲۷}

بنابراین، او از سمت ملفوفه‌نویس خاصه دربار، به حکم پادشاهی، وقایع‌نگار دولت می‌شود و کلک و دفتر را برمی‌گیرد و به زاویه خیال می‌شتابد. شیوه نگارش خاصی را برمی‌گزیند که به طرزی مضمّر، کنایه و نیش و نقدی است از وقایع‌نگاران پیشین: جمیع وقایع دولت را به رشته تحریر درآوردم. نه داستانی را از قلم انداختم، نه به ذکر تطویلات بی‌فایده پرداختم. آرایش بهار را در هر سال به مناسبت وقایع همان سنه دوسطری نگاشتم و از انشاهای نامناسب احتراز لازم داشتم. در تعریف صید و شکار و توصیف از باغ و مرغزار و آرایش بزم مینو آثار از شیلان و غیر آن به اندک ایمایی قانع شدم و دولت ابدمدت را نگارنده وقایع آمدم.^{۲۸} سپس سبب اختصار وقایع‌نگاری خود را می‌نویسد که در ایراد هر داستانی، مقصود اختصار است و منظور، ایراد حقیقت‌کار. زبان به تطویلات لاطائل گشودن و وقایع مکرره را که ارباب تاریخ در کتب متعدده ذکر نموده‌اند، آب به هاون سودن و آفتاب به گز پیمودن است.^{۲۹}

در این میان، مشورت و مصلحت پادشاه را نیز محترم می‌شمرد و به عنوان نمونه در باب سرنوشت جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی که دیگران، وی را، خائن و مقصر و مستحق سیاست نوشته‌اند بالمشافهه از سرکار صاحبقرانی تحقیق و همان فرمایش را بدون کم و زیاد تحریر نموده که پادشاه گفته است چنین نویس: هرگاه بتوانی طوری بنویس که آمر و مأمور هر دو بی‌تقصیر شوند.^{۳۰} از خود تمجید هم می‌کند که نگاشته کلک فصاحت آیات^{۳۱} است و گاهی در ذکر وقایع، سجع را بر واقع غلبه می‌دهد: سیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل از کشور ابدان کالای جان به یغما ربود. فضای گنبد آبنوسی از دود پی‌درپی توپ های رومی و روسی تیره شد و کندآوران سپاه ظفرپناه یورش به آن خیل روسیاه را خیره^{۳۲} گاه واقع را فدای مجاز و استحسان می‌کند و زیبایی نثر را بر آن چه که واقع شده یا نشده است ترجیح می‌دهد: هنگام صبح، قدری کاهو تناول فرمود و بعد از آن به اکل کباب آهو میل نمود.^{۳۳}

تألیف به سال ۱۲۴۹ ه. ق. و تحریر در سال ۱۲۶۰ ه. ق. بوده و به سبب فرمان خلافت سلاطین صاحبقران نگارش یافته و در آن از ذکر محامد شهریار جهان و خسرو صاحبقران، رقم‌ها رفته است. فتح‌الباب نامه خاقانی و فصل‌الخطاب رساله صاحبقرانی، سپاس افزون از قیاس شاهنشاهی است که ساحات فیسیح‌المساحات خداوندی‌اش، بری از حوادث زوال است و رایات جاوید آیات کشور خدایی‌اش، عاری از آفات عین‌الکمال (همان، ۳). تقدیرگرا است و به قضا و قدر و سرنوشت، باورمند است. در ذکر وقایع، تقدیر را مدام یادآوری می‌کند که چون آیین زمانه غدار دیگرگون است و پیوسته عشرتش باملامت مقرون^{۳۴} پس می‌بایست پیاپی‌بودن رخدادهای تلخ و شیرین را حاصل سرنوشت دانست و تسلیم آن بود. ایرانی/ اسلامی بودن خود را فراموش نمی‌کند و تلاش می‌کند به خواننده بقبولاند که در ازاره عمارت تخت جمشید و نیز در عهد بعثت جناب ختمی مآب، به همان آیین فرنگ، آتش جدال می‌افروخته‌اند. در آغاز کتاب، نگاه مذهبی را از باب تیمن و تمسک برمی‌گزیند و حضرت نبی را با عروج بر مدارج معارج ملکوت می‌ستاید و امام اوّل را مستفیض از فیض الهی که به کمک ید...، باب خیبر را به زور الهی کند و بعد از نبی، خلیفه بلافصل است و: پس از او یازده تن از اولاد امجدش در مراتب وصایت فروعات آن افضل.^{۳۵}

این نگاه، نگرشی آغازین است و بر سراسر کتاب، چیره نمی‌شود. بدون درنگ به ذکر پیاپی مناسک و آدابی می‌پردازد که پادشاه دین پرور، خود را رعایت کننده آن دانسته است مانند نذر پادشاه که: هرگاه به عون عنایت الهی و فیض حمایت دودمان حضرت رسالت پناهی... خصمان نکبت توأمان را گوشمالی به سزا دهد و پای عرش سا بر پایه تخت خلافت نهد، مبلغ یکصد هزار تومان زر نقد به مصارف روضه مطهره آن بضعه احمدی^{۳۶} داده شود. گمان این است که باز هم اصل، عبارت از فیروزی پادشاه است در کار ملکداری و نه نگاهی صرف به مذهب و کیش که نشانگر ژرفنای باورمندی به دین و آداب آیینی باشد. هنگامی که از حفظ ثغور اسلام و حراست جان و مال امت رسول انام در مقابل طایفه کفر علامات سخن به میان می‌آید و شاهنشاه، با داد و دین خوانده می‌شود که طینت پاکش سرشته از ارادت خاندان حضرت سیدالمرسلین است... روزی چند صلاهی تعزیه داری جناب خامس آل عبا... را در داد^{۳۷} و اسلام پناه نامیده می‌شود، همگی نمود و نمادی از کار ویژه بنیادین پادشاهی است که جملگی برآند یعنی: رعیت پروری و جهان‌داری و جهانگیری و سیاست‌ورزی؛ و البته شریعت‌گستری به کار حمایت از آن اصول اساسی می‌آید نه آنکه خود، نقشی مستقل و منفک ایفا کند. به همین جهت درگیر و دار بلایا: علما و سادات و مشایخ و قضات و اعیان و اشراف... از فرط اضطراب و اضطراب قرآن‌ها بر سر دست و کفن‌ها در گردن، فریادزان و ناله-کنان به اردوی معلی ریختند^{۳۸}، تا پادشاه تحریض به کار سیاست و رعیت‌پروری شود. همانند آن است ماجرای مراجعه مراجع و علما به خدمت پادشاه که: شاه اسلام پناه، غازی فی سبیل... است و مجادله با کفره روسیه جهادی بی‌اکراه^{۳۹}.

بنابراین، پادشاه سرگرم انجام کار ویژه‌های پادشاهی خود است و کیش و آیین و فقیه و عالم را پشتوانه خود و کردار خود می‌خواهد ولی آن را بر صدر نمی‌نشانند و دستور از مصادر دینی نمی‌گیرد. اما نه به واسطه نگاه دین‌خویانه بلکه به واسطه غرور ناشی از میراث قدمت و فخامت است که حتی شکست ایران را در مقابل «روسیه روسیه» تاب مقاومت نیاوردن لشکر اسلام در برابر آن کفره ظلام^{۴۰} می‌نامد و واقع‌گویی می‌کند: معلوم گردید که کشتی جان احدی از فرقه اسلام در آن شب ظلام از آن بحر خونخوار به سلامت نگذشته و عرصه قلعه لنگران به مناسبت روز عاشورا چون دشت کربلا از خون شهیدان دین، رنگین گشته است.^{۴۱} اینجاست که نکته‌ای ظریف می‌گوید و در می‌گذرد که صاحبان تخت را بخت لازم است، نه تنها تاج و

تخت. بخت را از میان کیش و آیین پی نمی‌گیرد ولی در جستجوی آن و نیز قوام یافتن آن، زیارت روضات مقدسه را مدد رسان می‌نامد و پادشاه را سرگرم آن: از فراز باره به زیر آمده در هر چند قدم بر خاک ضراعت افتاده و لعل همایون بر آن خاک شرافت، مقرون نهاده.^{۴۲}

پادشاه را همه حال در رفتن به آن ارض فیض نشانه^{۴۳} و سرگرم تزیین حرم مطهر نشان می‌دهد که یقین است بخت را با تخت، جفت می‌کند. وی را تابع رأی علما و فقها نشان می‌دهد که در مواجهه با روس‌ها چنین گفته بودند که جهاد با کفره روسیه واجب است و منکر این عمل، متابعت شیطان و خلود در نارنیران را طالب.^{۴۴} غلبه بر روسیه را چیرگی نور بر ظلمت و اسلام بر کفر^{۴۵} می‌نامد و فتوحات شایان می‌خواندش در حالی که واقع قضیه، چیزی جز شکست ایران و ایرانیان نبوده است. در کلام، مذهبی است، کمتر نقل واقع می‌کند و پاس سلطنت را می‌دارد که او مورخ خاقان و تاریخ ساز عصر خاقانی است. در ماجرای قتل گریبایدوف، روس‌ها را بی‌خبر از تعصب دین‌داری ایرانیان^{۴۶} می‌داند ولی برآورده شدن تقاضای روس‌ها را در امر تبعید حاجی میرزا مسیح مجتهد را نیز در راستای دلایل شرعیه‌ای^{۴۷} می‌خواند که علما و فقها و پادشاه از ترس روسیان کفره و برای اسکات آن قبیحان، ساخته و پرداخته بودند؛ باز هم شرع به کار مصالح ملکی آمده و سلطنت را نجات داده بود. به شکرانه چنین پیروزی‌ها موازی یک عدد قندیل طلای مینا... وقف روضه مطهره بضعه احمدی... فرمود و به دارالایمان قم گسیل نمود.^{۴۸}

ولی در باب علماء و روحانیون، واقع‌نویس است، حرمت سلطنت را پاس می‌دارد و کسوت و لباس را ملاحظه نمی‌کند و فرزند مجتهد الزمان شهر را جوانی کبوتر باز و در سلک رنود حیلت ساز و عاق والد سعادت انباز و بعد از پدر به جای او پیشنماز^{۴۹} می‌نامد که بر غوغا و هنگامه سازی علیه مصالح دولت، چیره دست بوده است و مستوجب و مستحق سیاست و مجازات. وانگهی، از این هم بالاتر، روحانی کاذب را از روحانی اصیل، متمایز می‌کند و قلم را به نحوی به چرخش درمی‌آورد که نشان دهد دایره سیاست پادشاه، حریم امن برای کسی نمی‌آفریند و همگان را به هنگام غوغاسازی مجازات می‌کند: طلب علم می‌کند که بهره از ادراک روحانی ندارند و به سبب شهرت در میان عوام کالانعام و اخذ مال مردم از حلال و حرام همّت به تحصیل مقدمات می‌گمارند پس از آنکه در یک سفر عتبات یا دارالسلطنه اصفهان صرف و نحوی ناقص دیدند و چهار مسئله از روی کتاب شرایع در باب آداب وضو و

نماز و حیض و نفاس برگزیدند فی الفور علم پیشوایی برپا می‌نمایند و نمازهای مردم را به گردن گرفته سجاده ریا و سالوس می‌گشایند.^{۵۰} پادشاه تعارف نمی‌ورزد و مجازات می‌کند و کیش و دین را در راستای سلطنت و در جهت تقویت مبانی آن می‌خواهد.

پنج) اکسیرالتواریخ: گزارشگر فرهیخته تاریخ

اعتضادالسلطنه، فرزند چهل و هفتم یا به تعبیری، پنجاه و چهارم فتحعلی‌شاه، از گل پیرهن خانم ارمنی تفلیسی مشهور به گرجی، به سال ۱۲۳۸ ه. ق. زاده شد. در آغاز زیر نظر میرزا نظر علی حکیم باشی تعلیم و تربیت یافت. پس از چندی به آموختن فنون شمشیر و تفنگ مشغول شد و سپس به ادبیات فارسی، نجوم و جغرافیا پرداخت و در پایان، به مطالعه دوره کامل تاریخ ایران و سرودن شعر اشتغال یافت. اشتغالات مهم سیاسی نداشته و بیشتر عمر را مشغول تحصیل و شعر و شاعری بوده است. آن قدر مورد اعتماد بود که پس از فوت محمدشاه و تا آمدن ناصرالدین میرزای ولیعهد به تهران، پیشکاری مهد علیا را که کوتاه زمانی به رتق و فتق امور مشغول شده بود بر عهده بگیرد. جزء مخالفین سیاست شاه در نصب امیرکبیر به عنوان صدراعظم بود. با اتابک اعظم میانه خوبی نداشت. به بایگی متهم شد. پس از عزل و قتل امیر، مشاغل و مناصب متعدد یافت: ریاست مدرسه دارالفنون، وزیر علوم، صنایع، تجارت، رییس اداره تلگرافخانه‌ها و معادن، روزنامه‌های دولتی و علمی، چاپخانه‌های دارالخلافه و ولایات و کارخانه‌ها، والی ملایر و توپسیرکان همه در عهده او بود که نشان از اعتماد کامل دستگاه حکومت ناصری به وی است. در ۱۲۹۸ ه. ق. در تهران وفات یافت. عضویت در دارالشورای کبری، ملتزم رکاب پادشاه در سفر فرنگ، عضویت در مجلس دربار و در عهده گرفتن رسم تنظیمات حسنه در ولایات محروسه، به همراه ویژگی‌های علمی بارزش، نشان از وجود فردی معتمد دربار و کهنسالی فرهیخته داشت. مکتوبات بجا مانده از وی، جملگی احاطه او را به تاریخ، هیئت، نجوم، زبان عربی، فقه و شعر نشان می‌دهد. در کار چاپ روزنامه نیز بود و روزنامه‌های ملت علیه ایران، ملت سنیه ایران، ملتی، و علمیه دولت علییه ایران را نیز انتشار داده بود. یکی از مهم‌ترین کارهای وی، اعزام تعداد معتابیهی از فارغ-التحصیلان دارالفنون به فرانسه، جهت ادامه تحصیل بود که بعدها منشأ اثرهای فراوان شد.

اعتضادالسلطنه، به رسم زمانه، از همان آغاز، حکیم فرمودگی مکتوب خود را بر ملا می‌کند. عنوان کنم این نامه به مدح شه ایران: مراد از تألیف این رساله و تحریر این مقاله، آن

است که احوال ملوک نیکوسلوک قاجار را آنچه وقایع نگاران این روزگار در کتب اخبار نوشته‌اند و دیده شد، بی‌آنکه در مطلب تغییری رود یا حرفی اضافه شود، سمت نگارش پذیرد.⁵¹ گزارشگری است فرهیخته، بسیار متمسک به آیات قرآنی و احادیث نبوی و در عین حال، مجذوب و مشتاق علی شاهیان با اندک رگه‌هایی از تصوف عزلت‌گزین و دنیاگریز؛ به همین جهت عرفان‌گرایی او بر سراسر کتاب سایه می‌افکند و علما و فقها و مجتهدین را چندان خوش نمی‌دارد و اهل علوم ظاهر می‌پندارد که به زعم وی، بسی از علوم باطن فروترند و تنها به قتل و آزار عرفا و برگزیدگان قادر و منتخبین نادر می‌پردازند: کسانی که از پاکی طینت و نیکی فطرت به اوضاع دنیوی صیغه‌ی طلقت جاری نموده‌اند و در مرگ آنان، جانشینان بزرگی خراباتی باید، مناجاتی نشاید⁵² به کار بسته می‌شود.

هویت آغازین نزد او، ثنای کردگار فلک تختگاه است و محمد مصطفی که گوش جهان حلقه کش میم اوست و سپس اسدا... الغالب، علی، را به میان می‌آورد که هستی و وجود، دلیلی کافی و برهانی شافی بر امامت اوست. از این چبودگی آغازین، مستعین است و به مکتوب کردن سرنوشت پادشاهی ایران زمین و پادشاهان ایرانی می‌پردازد که به مثابه حلقه پیوند میان دوگونه متمایز از کیستی و چیستی تاریخی ایرانیان است. مکتوب اعتضادالسلطنه، مشحون از استنادها و آیه‌های قرآنی است و این نکته چیزی به جز عبارت پردازی‌های منشیانه و فخرفروشی‌های مترسلانه است. در واقع، هدف از آن، تقویت حقانیت آغازین سلطنت و شاهنشهی است. از صوم و صلاه و زهد و عبادت پادشاه عدالت پناه سخن می‌گوید که سایه اخص الهی و نور مشخص خدایی⁵³ است. پادشاه را مطیع خداوند و پوینده راه راست و شریعت محمدی می‌نامد که به لطف حضرت یزدان و همشینی با اولیاء... و در همترازی با مشیت احدیت، به رواج شریعت حضرت خیرالبشر و برقراری مالیات به قاعده شریعت نبویه می‌پردازد و پس از تصرف شهرها و قلع و قمع یاغیان، خطبه به نام معصومین می‌خواند.⁵⁴

پادشاه کسی است که در هنگامه رزم میان اسلام و کفر به بزم نمی‌پردازد و در همزمانی ماه محرم و نوروز به شادی برنمی‌خیزد: نظر به اینکه هنگام اصعب مصایب اهل بیت اظهار بود و از فرقه بی‌شرم کفار در این زمان اذیت بسیار به عترت طیبه رسول مختار رسیده بود... چون شادی وی باعث روسیاهی نزد حضرت رب‌الارباب بود و آبادی او خرابی در روز حساب، خسرو مالک رقاب که در کیش حرم شرع انور است و حکمش، فرمان حضرت خیرالبشر، در

این عید غم پدید به شرایط شادی نپرداخت.^{۵۵} عید غم پدید اشاره به برقراری حرمت عادلانه در میان بر سازنده‌های هویت است که به واسطه غمبارگی / شادمانی همزمان دو پدیده هویت ساز، یکی، مختارانه به نفع دیگری کنار می‌رود که فرصت برای شادی، بسیار است. پادشاهان کسانی‌اند که در آغاز سلطنت و تاجگذاری، به زیارت مشاهد متبرکه می‌روند و پادشاهی را از گدایی منتج می‌دانند و در طول عمرشان هم، همه به تعمیر و بازسازی و نوسازی حرم‌ها و مضاجع و نیز اهدای هدایا و نذورات می‌پردازند.^{۵۶} در هنگام مرگ هم، جسد یک پادشاه، طواف در مشاهد شریفه کاظمین و نجف و کربلا داده می‌شود. گرچه استنادهای قرآنی فراوان و به موقع، بسیار دارد ولی بیش و کم معطوف به هدفی دیگر است؛ مانند آنکه هنگام تصرف یک سرزمین جدید و یا مغلول و منکوب ساختن یاغیانی که در سرزمین‌های مقدسه به تمرد مشغولند، بسیار به قرآن و احادیث اشاره می‌شود و تقاتلوا قوماً و فقاتلوا کفر را شاهد می‌آورد، ولی مقصود نهایی، افزون سازی متصرفات سرزمینی و گسترده‌سازی دامنه مایملک پادشاهی است.^{۵۷}

امام علی علیه السلام را به اكمل صفات توصیف می‌کند که شیر بیشه وحدت و گوهر صدف نبوت، ثمر نهال امامت و شافع روز قیامت قاتل الکفره و قانع الفجره وصی بلا فصل پیغمبر آخرالزمان است.^{۵۸} ولی نشانه‌ای از گرایش‌های غالبان عارف را در خود دارد. به وصیت و جانشینی علی از محمد مصطفی (ص) اشاره می‌کند ولی آن را شاهدی صادق بر تعیین نیابت سلطنت و ولیعهدی می‌گیرد و الیوم المکت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی^{۵۹} را شاهد می‌آورد. از واژه‌ای به نام دارالمؤمنین و نیز از ثواب شهادت و مرگ در راه دین و دولت و پیمان‌شهادت و شادی‌آفرین بودن آن‌ها، سخن به میان می‌آورد^{۶۰}، ولی آن را دستاویزی برای حضور در اردوی همایونی و دفاع از منافع سلطنت می‌کند. بنابراین، پادشاهی، عنصر قویم و نقطه مرکزی دایره هستی / هویت‌شناسی اوست.

شش) ناسخ التواریخ: مدعیات منسوخ مورخ خودستا

میرزا محمدتقی مستوفی فرزند ملامحمدعلی کاشانی ملقب به لسان‌الملک و متخلص به سپهر متولد ۱۲۱۶ه. ق. در شهر کاشان است. در آغاز پس از فراگیری علوم غریبه و ادبی و شعر و عربی، به سرودن شعر پرداخت. نخستین شغل وی خدمت محمدمیرزا قاجار در حکومت نهاوند بود و نقشی مهم میان او و حسام السلطنه حاکم بروجرد بازی می‌کرد که به

صلح و سازش البته نه چندان پایدار منجر می‌شد. در نبرد میان مدعیان سلطنت پس از فوت فتحعلی شاه جانب محمدشاه را داشت و با پادشاهی محمدشاه به پاداش حمایت، منصب استیفاء و قرائت شعر در اعیاد را به عهده گرفت. یکبار نیز در سال ۱۲۵۲ه. ق. مأمور کاشان شد تا جمع و خرج منال دیوان کاشان را صورت دهد. هم عضو مجلس مصلحت خانه شد و هم در ترتیب تشکیل مجالس تنظیمات حسنه در ولایات محروسه، به نیابت کلیه برقرار و منصب استیفاء از نوع درجه اول و خطاب جلیل جنابی یافت. پس از اتمام نگارش ناسخ التواریخ، به دستور ناصرالدین شاه، قریه وادقان کاشان به تیول ابدی، به وی واگذار شد. سپهر مردی فاضل و دانشمند بود و نوشته‌ها و کتاب‌هایی چون محموده القصاید، براهین المعجم فی قوانین المعجم، اسرارالانوار فی مناقب الائمة اطهار، آئینه جهان نما، جنگ التواریخ، دیوان اشعار و ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، از اوست. در سال ۱۲۹۷ه. ق. در تهران فوت کرد. از سال ۱۲۵۸ ه. ق. شروع به نگارش ناسخ التواریخ کرد و در سال ۱۲۷۴ه. ق.، تحریر کتاب را به پایان رساند.

سبک نگارش وی، منشیانه، دیریاب و آمیخته به سجع است تا جایی که گاهی اوقات واقعه، فدای فضل فروشی نگارشی او می‌شود. در عین حال خواندنی و آهنگین است. ناصرالدین شاه هم این بنده را فرمود که غرض از تحریر ناسخ التواریخ آن است که کتابی در فن تاریخ نگاشته آید که تا کنون در هیچ دولتی نظیر آن را نتوان یافت.^{۶۱} نگارش ناسخ التواریخ مشتمل است بر استیفاءی تواریخ ربع مسکون و دنیای جدید و بهره‌گیری از جغرافیا و بیان مذاهب مردم جهان به همراه وقایع پادشاهی قاجار و در ادعای گراف گویانه مورخ کتاب چنان پردازش شده است: که دوست و دشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تا کنون در هیچ دولتی از دول جهانیان کتابی بدین سیاق و ذلاق تخریر نشده که جامع جمیع حوادث حدثان و حاوی تمام وقایع جهان باشد.^{۶۲} بنابراین مؤلف خود را موظف می‌دانسته است که با تشدید خاطر اجتهادی و دانستن کلمات کلدی و یونانی و لاتین و انگلیس و فرانس و روس و جرمن و دیگر السنه یورپ و عبری و عربی و ترکی همه سخن به پارسی نویسد تا جایی که در یک خودستایی بسیار غالبانه: از صدر اسلام تا کنون در هیچ دولتی و مملکتی کس بدین طمع و طلب برنخاسته و اندیشه این خدمت و زحمت در ضمیر نیآورده و این گونه توانایی در قوت بازوی خود ندیده^{۶۳} از خود، تمجید می‌کند. در سراسر کتاب هم هیچ مشخص نشده که

از آن همه زبان‌های اروپایی در کدام قسمت متن استفاده شده تا جایی که این ادعا نیز به نظر، گراف است.

سبکی وقایع‌نگارانه دارد و گاه وقایع یک سال را آن قدر به ایجاز و اختصار بیان کرده که بیشتر به نوعی گاهشمار مبدل شده است. اغراق بسیار در تعریف و تمجید از طایفه قاجار، نگارش مبتنی بر حکیم فرمودگی او را به خوبی نشان می‌دهد: چنان پادشاهی را که پادشاهان جهان از بیم او خواب نکردندی در جامه خوابش به اعانت یکدیگر شهید کردند و اورنگ خسروی را با خونش آلوده ساختند^{۶۴} نوعی بددلی، بدگمانی، ناحقیقت‌گویی، تملق‌گویی، ناراحتی، خودبزرگ‌بینی، نارضایتی، دروغ‌گویی، بدنویسی و خودستایی در متن نگارش یافته وی به چشم می‌آید. امیرکبیر حقوق وی را همانند بسیاری دیگر کاسته است، او زبان به تعریف خود می‌گشاید که چنین و چنان کرده و امیر از مرسوم و مواجب وی کاسته است: در میان همه مردم ایران این هنر را در ناصیه استعداد میرزاتقی خان امیرنظام مطالعه فرمود. عجب آنکه اگر در میان بزرگان ایران صد کس را از بهر وزارت نامزد می‌کردند هنوز نوبت به او نمی‌افتاد.^{۶۵} بنابراین راه مخالفت و ناراستی را در پیش می‌گیرد و دامادی امیرکبیر را در خانواده ناصری از سر ناچاری^{۶۶} می‌بیند، تمام ابداعات امیر را به آقاخان نوری نسبت می‌دهد. گفتگو بلکه مناظره امیر با ناصرالدین شاه مملو از دروغ و اغراق است و وی به طور کلی نمی‌توانسته است شاهد و شنونده گفتگوی آن دو تن باشد و او را مست منصب^{۶۷} می‌خواند که هنوز تنبیه و تنبه نیافته است. سپس به قول و اعتراف خویش، زمینه قتل امیر را فراهم می‌کند زیرا پادشاه تصمیم به تبعید امیر به کاشان گرفته بود: مملکت ایران با آن ساحت فسیح بر کبریای میرزاتقی خان تنگ آمد، عرصه کاشان که وادی خاموشان است با کبر با آن کبر و خیلا چگونه برخواهد تافت.^{۶۸} این نکته، در انجمن امرای دربار بر زبان او رفته بود. تعجبی نداشت که وی چنین کرده و گفته باشد زیرا در آغاز صدارت امیر نیز، ذهن و نیت پادشاه را می‌خواند و به دروغ چنین می‌نویسد که: صواب آن است که از میان مردم ایران یک تن را که به خرونت خلق و خشونت خلق و سورت خوی و غفلت طبع بر همه کس افتخار کند اختیار کنم.^{۶۹}

تملق را از حد می‌گذرانند و خود را تحقیر می‌کنند که کرمک شب‌تاب^{۷۰} بوده و در انتظار آفتاب مانده که همان ناصرالدین شاه است. سخنانی در دهان شاه می‌گزارد و از او نقل می‌کند که که پیشاپیش معلوم است از دهان یک شاه ۱۷ و ۱۸ ساله بیرون نمی‌آید. زبان به تملق ولی

نعمت خود میرزا آقاخان نوری بسی می‌گشاید و او را صاحب زینت حسب، شرف نسب، جمال جود، کمال وجود، صفای نیت، رزانت رویت، روی گشاده و خوی آزاده^{۷۱} که در میان همه مردم متفرد و منفرد بوده است زیرا که: داه ایامش با وزارت ناف بریده، دایه روزگارش با امارت به یک پستان شیر داده، از عهد مهد و کنّ کودکی جز تدبیر ملک و تسخیر مملکت و تجهیز لشگر و تنسیق کشور سخنی اصفا نفرموده و در دبستان تعلیم و دبیرستان تعلّم، جز رضایت بقاع و حصانت قلاع و حراست مساکن و سیاست مداین حرفی استماع نکرده^{۷۲} از خود نیز بسیار تعریف می‌کند و به خودستایی دست می‌زند که پادشاه در باب کتاب او به وی گفته که: افزون از صدق لهجه، همانا در انشای کلمه و الفای قصه، کلامی چونین متین و سخنی چندین سلیس دیدار نشده. این کتاب مصداق آن سخن است که در حد فصاحت آمده که عام بفهمد و خاص بپسندد.^{۷۳} امیر را به سختی و ناراحتی تمام می‌نوازد که تکبر داشت و کوه گران سنگ را وزن کاه نمی‌نهاد و شاهزادگان و بزرگان را مخذول کرد و مردم پدر و مادر ناشناخته را به ناسزا برکشید و همین مردم پست پایه، هرگز از دعای او نکاستند.^{۷۴}

خود را بنده درگاه یزدانی و چاکر حضرت سلطانی می‌نامد و با حمد و ستایش خداوند و درود به تمام معصومین علیهم السلام اجمعین سخنان خود را با توصیفی از پادشاه می‌آغازد که ویژگی ایرانی تام و تمام دارد: شهریار جوان وارث تاج و تخت، آیت جلادت و جلال، شاه شیران و شیر شاهان جهانگشای، خلاصه سلاطین و صدرالسلطین^{۷۵} و خداوند نیز در انجام وظایف پادشاهی او را مددکار است: قدرت کامله جهان آفرین به آبادانی ایران زمین تعلق گرفت.^{۷۶} خداوندی که از همان آغاز یادآورنده ویژگی قدمت دار فرهنگ ایرانی پادشاهی است که پادشاه سایه خدا و نماینده او برای شبانی رعیت است و شاه، اهورایی. بر سازنده اسلامی هویت نزد سپهر، به اجمال و اختصار برگزار شده و ویژه مناسک و مظاهر مذهبی گشته است. از ضریحی از سیم مشبک برای صندوق مبارک ابی عبدا... الحسین علیه الصلوه والسلام^{۷۷} که تذهیب شده است سخن به میان می‌آید که فقط نوعی انجام عادت‌های تکرارشونده نزد ایرانیان است، به ویژه ایرانیانی که به لحاظ اشرافیت و ثروت، دستشان به جایی می‌رسیده و جزء طبقه نخبگان به حساب می‌آمده‌اند. برانگیختن علما برای شفاعت و میانجی‌گری^{۷۸} برای ممانعت از سرکوب و رفع حصار، عملی عادی بود که بسته به اراده شاه، گاه مقبول می‌افتاد و گاه، ناپذیرفته می‌ماند. در مقابله با روس ها مظفر و نیکنام شدن سپاه

اسلام^{۷۹} و طلب فتوی کردن از علمای اثنی عشریه^{۸۰} در صورت محاربت و مضاربت با روسیان، در سطح و ظاهر باقی می‌ماند و پادشاه، کار خود را می‌کرد و سلطنت خود را برتر از تمامی بن‌مایه‌های دیگر حکومتداری می‌دانست. حتی اگر از میان علما، فحلی، دست به عملی نابهنجار می‌زد و به سرای جماعت اقلیتی مذهبی به تخریب می‌رفت شهریار می‌فرمود که: این جماعت در پناه اسلامیان‌اند و نیز از اهل ذمّت شمرده شوند، خسارت ایشان در شریعت ما پسندیده نیست و جسارت حاجی ملامحمد در سده سلطنت سخت نکوهیده است.^{۸۱}

بنابراین کار سلطنت، اصل بود و دیگر کارها، حتی اگر از مأخذی دینی برمی‌خاست، فرع تلقی می‌شد. اگر علماء و روحانیون جهاد با جماعت روسیه^{۸۲} را فرض می‌دانستند رأی پادشاه را می‌جستند و از او متابعت می‌کردند، حتی اگر لشکر اسلام از همان آغاز از نظر عدد و رقم نسبت به لشکر عدو، قَلت عدد^{۸۳} داشته باشد. شاهنشاه ایران: حافظ حوزه اسلام و ناصر دین خیرالانام^{۸۴} محسوب است که در کنار تمامی کردارهای شاهی، در برابر دگری‌های مذهبی نیز دست به مقاومت می‌زد و از مذهب شیعه در راستای حفظ نظم و انتظام حوزه سلطنت دفاع می‌کرد. در راستای چنین کاری، شاهنشاه ایران 10000 تومان زر مسکوک بداد تا در آن اراضی مقدسه و روضات مبارکه خرج کند.^{۸۵} نیز هنگام جشن و سرور روز ولادت علی علیه السلام که در ایران زمین عیدی بزرگ نهاده و از تمامت اعیاد بزرگ تر داشته می‌شد شاهنشاه کارآگاه از فراز تخت به زیر آمد و نخستین، علما و سادات را که در ایوان نشیمن داشتند، پیش طلبید و همچنان ایستاده یک یک را به دست خویش زر بداد و رخصت انصراف فرمود.^{۸۶} اجازت جهاد با انگلستان، بر عهده علما بود ولی شاه آنان را منصرف می‌کرد زیرا این شاه بود که قدرت را در اختیار داشت و می‌توانست قبول دعوت نماید یا جهاد را قبول کند و یا به طور کلی با در نظر گرفتن مصلحت مملکت دارانه، رخصت جنگ و جهاد ندهد. زین سبب بود که پادشاه گفته بود زحمت علما و زیان رعایا را رضا نخواهیم داد^{۸۷} و مجتهدین با آن همه جد و جهد اجازت جهاد نیافتند.

هفت) فهرس التواریخ: دانش‌های بی‌ثمر یک مورخ پرکار

رضاقلی‌خان هدایت در پانزدهم محرم سال ۱۲۱۵ ه. ق. در قریه چهارده کلاته از ناحیه هزار جریب در جنوب شرقی مازندران و شمال سمنان به دنیا آمد. پدر وی در دستگاه آقامحمدخان قاجار، ریش سفید عمله خلوت و صندوق دار جنس شد ولی به علت تفتین

دیگران، شاه به او سوء ظن یافت و وی خود خواسته به عتبات عالیات پناه برد. در آغاز دوران سلطنت فتحعلی شاه به ایران بازگشت و به عنوان تحویلدار و صاحب جمع کل متوجهات دیوانی مأمور فارس شد. پسر چیزی کم از پدر نداشت و به تدریج در علوم ادبیه و عربیه تخصص یافت. در سفر فتحعلی شاه به فارس، رضاعلی که در دستگاه حسینعلی میرزا فرمانفرما نکته‌ها آموخته بود، طرف توجه شاهانه قرار گرفت و شاه به او لقب خانی و امیرالشعرایی داد. رضاعلی بعدها از سوی محمدشاه مأمور تعلیم و تربیت عباس میرزا و ملقب به الله باشی شد. با فوت محمدشاه، پسر دیگر، ناصرالدین میرزا به شاهی رسید و رضاعلی لله باشی به کنج عزلت افتاد. امیرکبیر او را به سفارت خوارزم فرستاد و در بازگشت، ناصرالدین شاه که دانش فراوان و نجابت خانوادگی و کفایت ذاتی‌اش را دیده بود او را به ریاست و ناظمیت دارالفنون برگزید. سپس مرئی مخصوص مظفرالدین میرزا شد و پس از دو سال، از مشاغل دیوانی کناره گرفت و در سال ۱۲۸۸ ه. ق. در تهران درگذشت. دانشمندی پرمایه و پرکار بود که روضه الصفای ناصری، فهرس التواریخ، مجمع الفصحاح، ریاض العارفين، انوارالولایه، گلستان ارم، بحرالحقایق، انیس العاشقین، خرم بهشت، هدایت نامه، منهج الهدایه، مدارج البلاغه، مظاهرانوار، مفتاح الكنوز، لطایف المعارف، اصیل التواریخ، نژادنامه و اصول الفصول از آثار ارزشمند وی در تاریخ و ادب و لغت عرب و شعر و عرفان است.

شروع نگارش فهرس التواریخ به سال ۱۲۶۵ ه. ق. بوده و منظور مؤلف از نگارش کتاب چنین است: این تاریخ مختصر را از هجرت الی الان به ترتیب سال نگاشت و چون در معنی، زبده و نخبه و فهرست احوال ملوک است آن را به فهرس التواریخ موسوم داشت. همانا این شیوه رسمی است تازه و در آن فواید بی‌اندازه و در این عید سعید تحفه بارگاه پادشاه عهد آمد.^{۸۸} به تعبیر وی، مقصود از تاریخ، استحضار از وقایع سلاطین و حوادث ایام است که زمان و عهد و حیات و ممات و جنگ و صلح و تقدیم و تأخیر طبقات ملوک و معاصرین آنها از علماء و حکماء و فضلا و شعرا و امرا معلوم شود.^{۸۹} بنابراین تاریخی است ویژه ملوک و نخبگان محتشم و کمتر می‌توان سراغی از مردم و عوام در آن یافت که هر چه مختصرتر هم باشد و از حشو و زواید خالی، به خاطر سپردن آن و احاطه بر آن، ساده‌تر است. علم تاریخ از منظر هدایت، کثیرالفواید است و در آن حکمت‌هاست: که بر بصیرت و رأی و تدبیر برنا و پیر

به نظر آید و هر آدمی خاصه سلاطین و امراء و وزراء را به کار آید.^{۹۰} بنابراین بهره‌گیران نیز نخبگان‌اند.

پس در منظر رضاقلی هدایت، کتابت رویدادهای تاریخی هم به دستور ملوک است، هم برای ملوک است و هم ویژه ملوک؛ تا آنان را آگاهی حاصل آید و کار، بر وفق مراد خویش برانند. در آغاز هر نامه نیز ذات یکتای بی‌همتای خداوندی ستایش می‌شود که مالک الملوک و ملک الملوک است و اندیشه و خیال، گنجایش وی را ندارد و نوبت به مصطفی که می‌رسد خاصه اصفیا نامیده و درود، ویژه رسول هاشمی می‌شود. وانگهی، مذهب مؤلف نیز آشکار می‌گردد که: یک ماه و ده و دو برج می‌بین / یک در و ده و دو درج می‌بین^{۹۱} وی مؤلفی حقیقت‌گوست و پنهان نمی‌کند که پدرش به سببی جزیی، مورد تهدید و به قتل وعید یافت.^{۹۲} دیگران، این چنین نمی‌نگاشتند زیرا رسمی ایرانی در ذهن دارند که نکته‌های منفی را می‌بایست مخفی کرد و دم برنیاورد تا در صعود در سلسله مراتب قدرت و اقتدار رجوع به یادمان‌های گذشته نشود. شرع و دین، دست کم در متن مکتوب هدایت، صورتی و ظاهری دارد و در عمق حرکت نمی‌کند. خاقان گیتی ستان در شرایط سخت گم شدن در راه کویر قم بنا بر حفظ شرع تا شام افطار نفرموده همچنان به حالت صوم بوده^{۹۳}، ضریحی از سیم بر روضه حضرت علی بن ابی‌طالب^{۹۴} وقف می‌کرد و داخل مشهد مقدس و با عجز و انکسار از دروازه خیابان، پیاده شرفیاب روضه مقدسه^{۹۵} می‌شد. اعمالی که انجام می‌داد در عرصه شرع انور، بیشتر صورت و ظاهری داشت و برای تقویت مبانی سلطنت خواسته می‌شد: تذهیب قبه حضرت اباعبدالله...الحسین و و ضریح نقره مطلای نجف اشرف و تعمیر روضه مقدسه رضوی و مسجد جامع قزوین^{۹۶} فرموده پادشاه بود ولی به کار دنیایش می‌آمد که سیاست و عقوبت و سلطنت را بتواند با عزم و حزم و صلابت و مهابت پیش ببرد. نذورات مشاهد مقدسه نجف اشرف و عتبات عالیات و کاظمین و شاه چراغ که زیاده از صد هزار تومان^{۹۷} می‌شد برای تداوم پیوند قدیم و ندیم میان ملک و دین بود تا فقها از وی نرنجند و به حمایت خود، پیوسته ادامه دهند. شیعه‌کشی وهابی‌ها را بی‌پاسخ نمی‌گذازد و دست کم برای دفع آن قوم ضلالت بنیاد^{۹۸} نزد سلیمان پاشا والی بغداد، نماینده‌ای می‌فرستد هر چند هیچ کار مهمی صورت نمی‌گیرد. در هنگام رفتن به روضات مقدسه و شرفیابی به بارگاه آنان به ادبی هر چه تمام‌تر^{۹۹} انجام وظیفه می‌کرد و دری مرصع^{۱۰۰} به جهت تزیین ضریح مقدس تقدیم می‌نمود. وقتی

افسردگی مزاج هم پیدا می‌کرد به تدارک سفر به قم و به روضه مقدسه معصومه می‌نمود و مرقدی جهت خود بنیاد نهاده و پنجاه من تربت مطهر از روضه منور حضرت اباعبدا... الحسین در آن جا آورده به امانت^{۱۱} می‌گذاشتند.

در مقابل روس‌ها، لشگریان خاقان، لشگر اسلام^{۱۲} و فیروز خواننده می‌شود؛ لشگریانی که به محض آگاهی علما و فقهای مجاهد از سوء سلوک روسیه^{۱۳} و با تحریک آنان، به فرمان ناچار پادشاه، به دفع روسیه شومیه می‌پردازند. مجتهدین امامیه در باب جهاد علیه روس‌ها اصرار بلیغ نمودند: چندان که ایلچی روس از اصلاح و دوستی و لزوم تعزیت و تهنیت و استرداد ولایاتی که از ایران در تصرف اولیای دولت روس بود و از قاعده اتحاد و یگانگی و قانون ملکداری سخن راند در قاعده دینداری علما مقبول نیفتاد. خاقان صاحبقران بنابر حفظ مذهب و متابعت علمای اسلام ناچار از مصالحه درگذشت... و سپاه اسلام پناه به اطراف مأمور شدند و بر سر روسیه تاختند.^{۱۴} چنین بی‌گدار به آب زدن، البته، حاصلی جز شکستی سخت حقیرانه نداشت ولی راه توجیه برای شکست نیز باز بود که به جهت حفظ ملت اسلام^{۱۵} پذیرفته شد که میانجی‌گری انگریزهای مصالحه‌جو، مقبول خاقان کشورستان قرار گیرد و کشور به دیگران داده شود. فهم و شناخت غرب نیز نزد هدایت، علی‌رغم فضل و کمال رشک انگیز او، ابتر می‌نمود.

هشت) حقایق الاخبار ناصری: توده‌گرایی یک گزارشگر حقیقت‌جوی تاریخ

حاجی سیدمحمد جعفرخان حقایق‌نگار، حسینی خورموجی دشتستانی از خاندانی است که نسل در نسل، به ارث، ضابطی وکلانتری خورموج را داشته‌اند و خود وی، نیز، تا سال 1258 ه.ق. در همین سمت بوده است. پدرش میرزامحمدعلی نام داشت. میرزاجعفر به شیراز آمد و به امارت دیوانخانه منصوب شد. در سال 1276 ه.ق. به تهران آمد و از طرف ناصرالدین شاه مأمور به نوشتن تاریخ و در سال 1277 ه.ق. به لقب حقایق‌نگار مفتخر شد. فرجام کار چنین شد که پادشاه را از محتوای مکتوب او خوش نیامد و به عراق عرب هجرت کرد و به سال 1301 ه.ق. در همان جا درگذشت. وی آثاری نیز در زمینه تاریخ و جغرافیای ایالت فارس، ذکر حالات حضرت سیدالشهدا، جغرافیای ممالک جهان از قرار تحقیق مهندسین فرنگستان به نام‌های آثار جعفری، حقایق المصیبه، نزهه الاخبار که جلد دوم آن، مسمی به آیین مظفری است داشته و از قرار، نویسنده‌ای پرکار و اهل علم بوده است. مورخ مخصوص دولت

ناصری، شیوه دیگرگونی را نسبت به نسل اول گزارشگران وقایع تاریخی دوران قاجاریه در پیش می‌گیرد و کمابیش به نوعی گزارشگر واقع‌نگار و حقیقت‌نگر و در عین حال مردم‌گرا نزدیک می‌شود.

اما او نیز همانند سایر روایت‌گران عصر قاجار، فرمان از پادشاه می‌گیرد و کتابت رویدادهای تاریخی را به دستور او انجام می‌دهد. ولی به قول او، ناصرالدین شاه، خواسته‌ای بقاعده داشته است: به ضبط تاریخ دولت ابدمدت خویش مأمورم داشت، ولی مقرر شد که خالی از خرافات منشیانه و جزافات مترسلانه، طریق صدق و صواب پوی و جز از راستی و انصاف مگوی. خائن را خادم مدار و فرار را کرار مشمار. حقایق نگاری کن نه طریق تملق سپاری.^{۱۰۶} او نیز امثال امر می‌کند و در حقیقت به نوعی تاریخ را می‌نویسد که از آزادگی‌اش در کتابت، نشان داشته و از این بابت، کمتر نمونه‌ای مانند او، از حیث حقیقت‌نگاری در میان روایت‌گران عصر قاجار در دست است به طرزی که حتی لقب حقایق‌نگار، انگار شایسته او بوده است، همان لقبی که سرانجام درباریان آسوده‌طلب را آزرده و حرف حق و سخن راست او را تحمل نتوانستند کرد. در باب امیرکبیر و قائم مقام و سانحه‌های پرمالال آن‌ها، مواضع حاجی میرزا آقاسی در هنگام صدارت و تعریف و تمجیدهایی که در باب آقاخان محلاتی رومی دارد و او را در جایگاهی می‌نشانند که دیگران یا به آن دقت نمی‌کردند و یا به روی خود نمی‌آوردند، دست کم روایت‌هایی را ذکر می‌کند که سایر گزارشگران تاریخ عصر قاجار، کمتر جربزه پردازش آن‌ها را در خود می‌یافتند.^{۱۰۷}

اما آنچه که او را از دیگران متمایز می‌کند همان توده‌گرایی و هواداری از عامه مردم در بیان حقایق تاریخی است تا جایی که خواننده احساس می‌کند از یک روایت تاریخی ویژه فتوحات پادشاهانه خارج شده و گام در روایتی دیگر نهاده است که در آن، از مردم و عوام و ظلم و ستمی که به آن‌ها روا می‌شود، سخن به میان می‌رود و واهمه‌ای هم ندارد که یکی از شاهزادگان را به تیغ نقد و انتقاد بسپرد. از اقدامات عام علیه حاکمان طرفداری می‌کند و آن‌ها را خودسری و سرکشی نمی‌شمرد، عیسی‌خان قاجار دولورا از سران ممسک و بخیل روزگار تلقی می‌کند، از کشتن سربازان توسط کسی که از پادشاه، نشان شجاعت و لیاقت گرفته بوده است، سخن می‌گوید و خود اذعان می‌کند که شاید در آینده بنویسند که مکتوب تاریخی سید

خورموجی هم چیزی بیش از یک نوع تکلفات مترسلانه نبوده است^{۱۰۸} ولی با زبان طعن و لعن و طعنه و طنز، آن چه را می‌خواهد، می‌نویسد:

«هم در این سال میرزا علی‌خان ولد صدراعظم که باقصر قامت و نقصان خلقت و قباحت هیأت و ناخوشی لهجه توأم بود و با خردسالی، پیران سالخورده را سخریه و استهزاء می‌نمود به صوابدید صدراعظم در سلک اعظم و وزراء منسلک گردید... همچنین مهر علیخان که صدراعظم را برادرزاده و به این سبب با شجاعت از مادرزاده بود به لقب شجاع الملکی ملقب و سرافراز آمد.»^{۱۰۹}

از این لحن، مطعون تر و نمکین تر سراغ نداریم که یک روایت‌نویس دوره قاجاری به صراحت، حقیقت را بگوید و نیش را با نوش عرضه بدارد.

سایر گزارشگران وقایع تاریخی را به طمع داشتن متهم می‌کند و می‌نویسد که علت غایی تألیفات ایشان، تألیف قلوب صدور و وزراء ذی‌شأن بوده و به: خیال وصول بیضاء و حمراء نافع و وصال صفراء فاقع بعضی از وقایع را به خلاف واقع ضبط نموده‌اند.^{۱۱۰} آنان را به صفاتی دیگر که هیچ کدام شایسته یک مورخ نیست، متهم می‌کند و خود را فردی صاحب طریقه معرفی می‌نماید که راست و ناراست را به هم نمی‌بافد و به خورد خلق... نمی‌دهد؛ گرچه اعتراف می‌کند که این شیوه، باعث می‌شود که مورد اعتراض و ملامت قرار گیرد، ولی با دو بیت شعر، پاسخ ملامتگران و معترضان خود را می‌دهد که نه قرآن زیان دید از منکران / نه پیغمبر پاک از کافران من این نامه را از بد بدگمان / سپردم به زنهار صاحبقران.^{۱۱۱} صاحبقرانی که به گمان وی، اولوالامر است و اطاعت از فرمانش در گزارش‌نویسی تاریخی، واجب؛ همان پادشهی که وی را از الطاف مستمره خویش امیدوار می‌فرموده است برقرار زمان مستقبل^{۱۱۲} وی با نگارش واقعیت‌هایی چون شکایت علما و اعیان و عوام گیلان از عیسی‌خان قاجار قوانلو و نیز کشتار سربازان مظلوم توسط میرزا صادق قائم مقام در آذربایجان، بسیاری را با خود کج کرد و از لیج آن‌ها بود که مجبور شد به گوشه‌ای بنشیند^{۱۱۳} و لب بر نیاورد و به شعر، خود را سرگرم کند. شاید به همان دلیل باشد که او یکسره از کار جهان و گردش ایام ناخرسند بود و از همان آغاز، در تعریف نخستین از خود و حیات و ممات، دنیا را با القابی چون زمانه ستمکار و عکس کردار رفتار، دار سریع الزوال، دار پرمالال، سرای سریع زوال، خارستان فانی، دار پرمالال، وحشت‌آباد جهان، افسوس از دولت پنج روزه جهان، و اسارت بودن کار دنیا و

حکومت و سیاست^{۱۱۴} مورد شماتت قرار می‌دهد و هزار ساله حکومت دنیا را که هر آن، دست به دست می‌شود بسیار بسیار حقیرتر از دارالقرار آخرت و ملاء اعلیٰ دنیای باقی به شمار می‌آورد.^{۱۱۵}

بر سازنده اسلامی هویت نزد او در استقلالی قابل توجه از بخش ایرانی و پادشاهانه هویت قرار دارد. همانند سایر مورخان اسلامی، با استعانت از خداوند شروع می‌کند، نوشته‌اش را از لطف و فضل خداوند ناشی می‌داند و توفیق اتمام نگارش را مستفیض از فیض نبی و آل نبی جلوه می‌دهد.^{۱۱۶} اندکی قضا و قدری است ولی هرگاه از تقدیر قادر قدیر در باب حدوث یک ماجرا سخن می‌گوید بدون درنگ دلیل واقعی آن را نیز برمی‌شمارد، ولی سبق و تقدم را به تقدیر می‌دهد و سررشته همه کارها را در دستان خداوند می‌پندارد.^{۱۱۷} هرچند خود جزء سادات بوده و رتبه سیادت را نوعی شرف‌اندوزی و افتخاریابی می‌دانسته است ولی با علماء و فقها چندان میانه خوبی نداشته و نظم و انتظام امور جامعه را بیشتر خوش می‌داشته است.^{۱۱۸} جمیع سعادت‌ها را متوجه سیادت و سیدی می‌داند ولی باز هم از یاد نمی‌برد که تقدیر قادر قدیر در میان است و جنایت و خدمت، مدخلیتی در گذران امور دنیا ندارد^{۱۱۹} کما این که عدم فتح قلعه بابیه را از باب تدبیر مخالف تقدیر برمی‌شمارد و کتمان نمی‌کند که کشتار بی‌امان بابیان و بهاییان هرچند با فتوای ارتداد آن‌ها توسط علما عملی می‌شد و پادشاه هم احترام زیادی به مقام فقها می‌گذاشت؛ ولی اباحت قتل، حتی مانع از تقدیر، به هر شکل آن، نمی‌شد.^{۱۲۰} شاهنشاه اسلام را حامی دین و دین‌پرور تلقی می‌کند و او را به عنوان کسی معرفی می‌نماید که بی‌احترامی به علماء را نمی‌پسندیده و حتی مالیات بخشی از شهرها را تنها به واسطه تقاضای یک عالم فقیه، معفو می‌فرموده است.^{۱۲۱} پادشاه کسی است که به جشن و سرور در پانزدهم شعبان می‌پردازد و دستور می‌دهد در سالروز ولادت علی علیه السلام جشن و سرور برپا و یکصد و ده تیر توپ شلیک شود، زیرا او گریبان گیر محبت علی بود و کسی را که به دروغ ادعای ولایت و امامت می‌کرد، شایسته همه گونه سزا و جزا و سیاست می‌دانست. از تعزیه و سوگواری و زیارت و عتبه بوسی، تعمیر بقاع متبرکه، ارسال پول و طلا برای نجف و کربلا، عتبه بوسی ضامن ثامن و تعمیر مشاهد شریفه قربه الی... هیچ روی‌گردان نبوده است زیرا به تعبیر وی، این اراضی، فیض بنیان و دلپذیرند و امام رضا سلطان کشور ارتضی است.^{۱۲۲}

از واژه شهادت و اجر جهاد و مرحله سعادت سخن به میان می‌آورد، ایران را دارالمؤمنین می‌نامد، از لشکر اسلام و خيام مجاهدین اسلام و مجاهدین فی سبیل... در ستایشی به یاد ماندنی، از جان فشانی‌های جماعت تنگستانی علیه جماعت انگلستانی، سخن می‌گوید، ولی حقیقت‌نگاری را فراموش نمی‌کند و هنگامی که بر لشکر اسلام، شکستی وارد می‌آید آن را از قلم نمی‌اندازد و آن را دست کم به طرزی فاتحانه، به گردن تقدیر قادر متعال می‌اندازد، هرچند لشکریان اسلام متوکلا علی.. به حمله دست می‌یازند.^{۱۲۳} ولی نکته آن است که همه را خرج پادشاه می‌کند: منت ایزد را پاس می‌دارد که حافظ جان پادشاه است تنها به آن دلیل که پادشهان، تاجداریشان را از خداوند وام گرفته و مروج مذهب پیغمبر حجازی‌اند. همانان، حافظ انام و ناصر اسلام‌اند و قرائتی آمرانه از آیات قرآنی برای حفظ جان شاه از هرگونه ترور و قتل و اذیت، وظیفه مورخ تلقی شده است.^{۱۲۴} نشان به آن نشان که دستور پادشاه را برای کتابت وقایع‌نگارانه رویدادهای قاجاری از باب آیه اطیعوا.. می‌گیرد^{۱۲۵} و پادشاهی‌اش را: از زمانی که منشی عنایت رحمانی منشور اناجعلناک خلیفه فی الارض به نام همایون این سلطان انشاء، و کاتب رحمت یزدانی آیه و رفعناه کاناً علیاً صغرای یرلیغ شاهنشاهی او فرموده، الی یومنا هذا، ارکان کاخ دولتش منصوص کانهم بنیان مرصوص است و ساحت عرصه سلطنتش به صفت و من دخله کان آمن، مخصوص.^{۱۲۶} روایت‌اش را از رویدادهای عصر قاجاری به حقیقت‌نگاری مبدل گردانیده است و از خان حاکم بوشهر یاد می‌کند که بدون اندیشه روز جزا به اخذ دوهزار تومان به صیغه ارتشاء^{۱۲۷} می‌پرداخته و مردم را به خاک مذلت می‌نشانده است. بر سازنده اسلامی هویت نزد وقایع نگار خورموجی، در دو راه گوناگون کاربرد داشته: از یک سو، تقویت قدرت پادشاهی بوده؛ از دیگر سو، زنهاری به شمار می‌رفته است برای مردم داری و مردم دوستی به عنوان بن مایه نگهداشت و تطویل عمر نظام سیاسی.

نه) افضل التواریخ: دانشمندی یک مستوفی مورخ

میرزا غلامحسین خان افضل الملک پسر مهدی‌خان بن علی‌خان شیرازی زندی در محرم سال ۱۲۷۹ ه. ق. در تهران به دنیا آمد. در دنیای شعر و شاعری با تخلص «المعی» شعر می‌سروده و مشهور به ادیب کرمانی و افضل الملک کرمانی بوده است. مناصب متعددی داشته است: حکومت رادکان و چناران و پنج طایفه‌ی کردهای نزدیک قوچان و سه طایفه رشوانلو،

پهلوانلو و پروانلو، و تحویل‌داری جنس دیوانی خراسان، حکومت خواف و تربت حیدری و پیشکاری مالیات سبزوار و تصفیه مالیات قوچان، ریاست دارالانشاء و دفتر خراسان، پیشکار مالیات قم و ساوه و زرنند، معاون مازندران، منادم رکن الدوله محمدتقی میرزا پسر محمدشاه قاجار، مترجم دارالترجمه، اشتغال به کار ترجمه مطالب سیاسی و پلتیکی روزنامه‌های عربی که از اسلامبول و مصر برای شاه می‌آمد، انتصاب به رتبه استیفاء و نگارش تاریخ دولتی حسب الامرملوکانه به سال ۱۳۱۴ هجری قمری. در ماه محرم سال ۱۳۴۸ ه. ق. پس از نوشتن ده‌ها اثر مانند رکن الاسفار، سحرسامری و سفرنامه ناصری، سفرنامه خراسان و کرمان، کتابچه تفضیل و حالات دارالایمان قم، سفرنامه قم، ظفرنامه عضدی، کراسه الهی، تاریخ صدور قاجاریه، صدرالتواریخ، قرن السعاده، ترجمه اعلام الناس بما وقع للبرامکه من بنی عباس، افضل التفاسیر و دو مجموعه یادداشت‌های تاریخی در تهران درگذشت.

غلامحسین خان افضل الملک کرمانی، کتاب مسما به افضل‌التواریخ را ویژه روایت تاریخ عصر مظفرالدین شاه نموده و وقایع‌نگاری آن دوره را به عهده گرفته و نیک معلوم است که چندان نیز درصدد تعریف و تمجید از پادشاه و نظام پادشاهی برنیامده است. نگاهی بیرونی، آن را چنین توصیف می‌کند: تاریخی است سنتی به قلم مورخی دولتی... نقطه عطفی است در سیر تاریخ‌نگاری سده پیشین، نمونه‌ای است از تطوّر تاریخ‌نگاری سنتی در آن سنوات... از واقعه‌یابی و واقع‌بینی به دور نیست، از تحلیل و تعلیل حوادث و نتیجه‌گیری‌های تاریخی، تهی نمانده، از لواذع کلام در خرده‌گیری بر نظام نیز باز نمی‌ماند.^{۱۲۸} افضل الملک خود ادعا می‌کند که مورخی دولتی است که از بهر آن، انعامات و خلعت و پول نقد نیز از پادشاه دریافت می‌کرده در حالی که خود را مستغنی از همه چیز و همه کس می‌دانسته است. البته گه‌گاه نیز هشدار می‌دهد که گمان نکنند او مورخی دولتی است، ولی بدون درنگ، با دودلی اعتراف می‌کند که پول و لقب و مواجب، برای نوشتن تاریخ دولتی دریافت می‌کرده، و خود پادشاه هم به او می‌گفته است که تاریخ وقایع پادشاهی را بنویسد. شجره‌نامه خود را نیز به رخ می‌کشد که بن مهدی‌خان بن علی‌خان بن ابراهیم‌خان انور بن کریم‌خان زند وکیل‌الرعا یا بوده است.^{۱۲۹} اما بهترین گواه را، خود، ارائه می‌کند که نوع و ویژگی روایت‌گری‌اش را از رویدادهای تاریخی می‌نمایاند: لکن بحمدا.. هرگونه نعمت و آسایش دارم و به این جزئیات نقلی و

جنسی به هیچ وجه احتیاجم نیست ولی همین قدر که از طرف شاهنشاه جزیبی مرحمتی می - شود نهایت شکرگزاری را دارم که گاه او به از کوه و کم او به از انبوه است.^{۱۳۰}

مکتوب او، مشحون از تلگراف‌های تعزیت و تسلیت و تبریک، تفریح و دستگاه اداری، القاب، انجاش حوایج رعایا، شرفیابی‌ها، رفت و آمدهای سفرای ایرانی و خارجی و اهتمامات به اصلاح امور مملکت است، زیرا در دوره مظفیری، مملکت ایران، از درون و بیرون، در وضعیتی آرام و توأم با آرامش به سر می‌برد و کمتر از رقابت‌های خون‌آلود در دو سطح داخلی و خارجی خبری بود.^{۱۳۱} خود وی اعتراف می‌کند که وجود تلگراف و راه آهن سبب تسریع در خبریابی و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی شده و به همین دلیل نزد خواننده متن مکتوب او، نمود یک روایت زنده و پویاست.^{۱۳۲} گاهی اوقات، متن را به انواع تملق‌ها و مجیزگویی‌ها می‌آراید و از یک شاهزاده چهار ساله که به تازگی لقب گرفته بوده است، و یا از فردی مانند محمدعلی میرزا، که بسیاری از نخبگان با خلق و خوی او آشنا بودند، تعریف و تمجیدهای متملقانه می‌کند.^{۱۳۳} در حالی که خودش، در جای جای متن، هرگاه که اراده کند قید می‌نماید که من متملق نیستم، بدی نخبگان را نمی‌نویسم، قضاوت پیشاپیش نمی‌کنم، دروغ و تملق نمی‌گویم، حقیقت‌گویی می‌کنم زیرا با اشخاص الفت و کلفتی^{۱۳۴} ندارم و بد و خوب را با هم می‌نویسم تا جایی که گه‌گاه، در حدّ یکی دو سه مرتبه انتقادهای بسیار ظریف از پادشاه نیز، رومی‌دارد: مقصود این است که مبنای این تاریخ بر صحت اقوال است نه سجع و قافیه الفاظ. کنون بدون تکلف عبارت‌سازی و تعسف سخن پردازی به سر تاریخ‌نگاری رفته از روی صدق، هرچه به قلم می‌آید، می‌نگارم.^{۱۳۵}

گاهی نیز، خودخواهانه قلم می‌زند و خامه خود را به خطاب و عتاب سخت، می‌آلاید:

«حقیقتاً ما گاهی زیاد کشف مطالب و ایراد دقایق می‌کنیم و حلّ معما می‌نماییم. اگر این کتاب چاپ شود از بعضی مردم دیوث صفت شاید به ما صدمتی برسد و اسباب چینی کنند که به من گزندی وارد آید... آنان که انصاف ندارند به درجای مضمحل و پریشان وضع و بدکار و خیانت شعار و چرس‌کش و احمق هستند که مجال دم زدن در اذیت مورچه ندارند چه رسد به بنده که قدری درست کار هستم... اگر کسی از من کدورت حاصل کند و درصدد عیب-جویی برآید، من، ان شاء .. پرده راز را

بیشتر باز کرده، بالصرّاحه سایر معایب بعضی از خانواده‌ها را که اطلاع کامل دارم می‌نگارم^{۱۳۶}»

بر تاریخ بیهقی مسلط است و آن را با واژگان و اصطلاحاتش به خوبی می‌شناخته، گاهی در علم طبّ و تجویز دارو هم قدم می‌زده و توصیه‌ها می‌کرده، هنگامی که از یک واقعه، روایت‌های گوناگون می‌شنیده با خوش انصافی، نقل نمی‌کرده، حقیقت‌نگاری هم می‌نموده و در این زمینه، قلم را به طعن و زهرخند^{۱۳۷} می‌آراسته؛ از باب نمونه، این مورد خواندنی است: در سر این خوان [سفره اطعمه و اشربه سلطانی که پادشاه می‌انداخته است] به درجه‌یی از احفاد و اولاد و نواده و نتایج شاهان گذشته قاجاریه، شاهزادگان و امیرزادگان پیر و جوان هستند که اعلی حضرت قدس شاهانه ابدا ایشان را نمی‌شناسند و وزراء هم اغلب ایشان را نمی‌شناسند... [چون دستخط پادشاه مبنی بر صدارت عظمای امین الدوله صادر شد] اهل مجلس، بالطوع و بعضی بالکراهه، بخ بخ لک یا علی گفتند.^{۱۳۸}

رجال را خوب می‌شناسد و بعضاً پیش‌گویی‌های درستی هم درباره آن‌ها می‌کند کما اینکه از شخصی به نام محمدخان مصدق السلطنه تعریف و تمجید به عمل می‌آورد و با نوشتن این جمله‌ها: چنین شخصی که در سن شباب این طور جلوه‌گری کند، باید از آیات بزرگ گردد^{۱۳۹} فهم رجال‌شناسانه خود را نشان می‌دهد.

نخستین جرقه‌های هویت نمایانه نزد او، اشاره‌ای به آیه ۲۶ سوره شریفه آل عمران است که هرگونه دادن‌ها و گرفتن‌ها و افتخارها و بدنامی‌ها را در ید قدرت مالک الملک می‌داند که تقدیرات ربانی و مشیت‌های سبحانی، سبب ساز دگرگونی در آیین و آرایش بلاد می‌گردد. تسبیح و تقدیس را فقط سزای کردگار می‌داند، صلوات زاکیات بر محمد مصطفی (ص) می‌فرستد و تسلیمات رانقه و تحیات شائقه بر یازده جانشین و آل [علی] باد که در بحر ولایت ارزنده گوهر و در آسمان هدایت کواکب احد عشر باشند.^{۱۴۰} بخش اسلامی بر سازنده هویت، نزد افضل‌الملک، از آن دست روایت‌هایی است که نه افسانه است و نه افسون؛ بلکه رها از تعریف و تمجیدهای متملقانه مذهبی است و هیچ هم تلاش نمی‌کند که سلسله قاجاری را ذوب در دین و مستحیل در آل نبی و مستعین از مشاهد شریفه و ارواح مبارکه امامان معصوم، نمایان سازد. آغاز هر دفتر را به نام خداوند و نبی و وصی و آل نبی مزین می‌کند، حامی سلطنت را واهب متعال می‌داند و نوبت سلطنت را برحسب مشیت الهی، محول به مظفر

می‌داند، از اعلیٰ حضرت شهید و از نکشتن میرزا رضای کرمانی قاتل ناصر الدین در ماه محرم به احترام محرم سخن می‌گوید، از عتبات عالیات به عنوان مکان و مشهدی که می‌توان در آن به تهذیب اخلاق پرداخت و از سیاست و حکومت رهایی یافت حرف به میان می‌آورد، امام‌زاده‌های حقیقی را واجب‌التعظیم و واجب‌التکریم می‌داند، بایه را به این صفت که مذهب تبوب و باطله است متصف می‌کند، دعاوی میان اشاعره و معتزله را به مشتی ترهات و افسانه‌های گول‌زننده تعبیر می‌کند که حقیقت حکمت را از میان برده است، تجلیل از عربستان و حجاز را هم به واسطه نبی و یاران نبی^{۱۴۱} به حدّ اعلا می‌رساند: بازگو از نجد و یاران نجد/ تا در و دیوار را آری به وجد^{۱۴۲} از مجالس تعزیت و روضه و عزاداری خود پادشاه که منجر به استفاضه مظفرالدین می‌شود سخن می‌گوید^{۱۴۳} ولی نسبت آن به مجالس جشن مذهبی بسیار کم شمار است زیرا به نوع و ویژگی سلطنت مظفرالدین شاه می‌توانیم استناد و استدلال کنیم که پادشاه با ذل و عطیه بخش، بیشتر اهل سرور است تا غم. عید فطر جشن سلام می‌گیرد، عید قائم آل محمد، عید ولادت خامس آل عبا، شب میلاد حضرت علی و شب عید میلاد نبی، جشن گرفته و انعقاد سلام و بارعام داده می‌شود؛ شب عید غدیر و عید اضحی، جشن‌های مفصل و شادمانی‌های دولتی منعقد می‌گردد، دستور می‌دهد یکصد و ده تیرتوپ به اسم مبارک علی^(ع) شلیک گردد، عید غدیر را آن قدر محترم می‌شمارد که خود پادشاه دستور می‌دهد همه از عزاداری بیرون بیایند.^{۱۴۴}

افضل الملک خود نیز به برخی اسامی که می‌رسد، بعضی تقبیل‌های عالی به کار می‌برد: شب عید ولادت حضرت سید الاولیاء، سند الاصفیاء، خلیفه .. الاعظم، امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی‌طالب صلوات.. و سلامه علیه است.^{۱۴۵} از ملت ایران تعریف و تمجید می‌کند که به حکم شرع، مأمور به جهادند و تسلیم فرنگ نمی‌شوند، مقامات فقهی و عالمانه مجتهدین را بازگو می‌کند، قدرت و نفوذ علماء را در ایران می‌نماید و برخی از آنان را اعجوبه‌های جهان می‌نامد، علماء را حامیان مردم تلقی می‌کند، از مقامات فیلسوفانه و عارفانه برخی از اجلّه علما به لسان تمام، تمجید می‌نماید، مجتهدالزمان، هر که باشد، نزد او محبوب است، روحانیان را دولت‌پرور و اسلام‌دوست و ملت‌خواه می‌نامد، مقامات حاجی ملاعلی کنی را چنان می‌ستاید که انگار او سر به اوج سماوات دارد و همو بوده که با مقامات عالیه اجتهادی خود مانع دادن برخی از امتیازات به دول خارجه شده، زمینه‌ای که افضل الملک به شدت در

مقام انتقاد برمی‌آمده است، میرزای شیرازی را به ظرافت و البته با دقت قرآنی و مذهبی، رئیس ملت ایرانیان می‌نامد؛ اما کارش به وارونه جلوه دادن کامل حقیقت و تملق و سرسپاری نمی‌کشد و از سید ابوطالب صدرالذاکرین خراسانی با عنوان مردم زرنگ و دنیادار یاد می‌کند که مصداق ما من عامراً و قد خصّ در علم اصول فقه بوده است.^{۱۴۶}

اما با توجه به مطالعات همه‌جانبه‌اش، در امر دین، به جست و جوگری دست می‌زند و درست‌پذیر نیست و جلوه‌هایی از تعرض و تعویض‌هایش را به نمایش می‌گذارد: بسی از احادیث جعل است.^{۱۴۷} در انساب امامزاده‌های تهران، به قول خودش، زحمتی کشیده و بصیرتی یافته است و حاضر به پذیرش بی‌دلیل هم نیست: اما امامزاده معصوم را بنده و سایر مورخین که بجرالانساب خوانده است نمی‌شناسد که کیست. بلکه درباره احترام آن مکان بعضی سخنان شنیده‌ام که شرح آن را نمی‌نویسم تا عوام از من دنبال‌نگیرند. اگرچه به دنبال گرفتن خواص هم اعتنا ندارم و از عهده ایشان برمی‌آیم. لکن نباید عوام را چنان اذیت کرد. من که در امامزاده معصوم می‌روم و فقط فاتحه برای او می‌خوانم که شاید کسی باشد و آلا از روی تحقیق نمی‌دانم کیست. شاید مثل سایر مقبره‌ها مجعول باشد. همچنین سایر امامزاده‌ها که در تهران و چندفرسخی تهران هستند ابداً نسب ایشان معلوم نیست و من احتیاطاً برای ایشان فاتحه‌ای می‌خوانم که شاید از اولاد امام باشند. ولی یقین ندارم که این‌ها واقعاً بزرگوار باشند.^{۱۴۸} در عین آنکه امامزاده‌های کافی و محل اعتماد و واجب الاحترام و التعظیم را نیز برمی‌شمارد که محل رجوع همگانی‌اند. کوتاه آنکه افضل الملک، دین و مفاهیم دینی و آموزه‌ها و مراسم مذهبی را پشتوانه‌ای برای توجیه سلطنت قرار نمی‌دهد و آن را به حالت ابزاری برای موجه جلوه دادن در نمی‌آورد. مناسک و حقایق دینی را برسرجای خود می‌نشانند و تکریم می‌کند ولی از یاد نمی‌برد که مکتوب او، گزارش تاریخ است نه وام‌گیری از مذهب و دین برای سرسپاری متملقانه به سلطنت. آسمان دین را، برای قلم و ذهن و قلب خود ویژه گردانیده، و زمین دین را، مختص روایت تاریخی‌اش از رویدادها کرده است.

نتیجه‌گیری:

واقعیت‌های تاریخی هرگز به صورت دست نخورده به ما نمی‌رسد، زیرا به صورت بکر و دست نخورده، نه وجود داشته است و نه می‌تواند وجود داشته باشد. واقعیت‌ها همواره از مغز وقایع‌نگار عبور می‌کند و هموست که ترتیب و تبویب روایت تاریخی را به اختیار و انتخاب خود، به سمع و نظر ما می‌رساند. در نتیجه هر وقت متنی را در دست می‌گیریم که رخدادهای تاریخی را، به معنای آنچه که در گذشته روی داده است، روایت می‌کند توجه خواننده در آغاز می‌بایست معطوف به مورخی باشد که آن را نوشته و نه واقعیت‌هایی که در آن مکتوب شده است. از یاد نبریم که حتی تاریخ نویسان و تاریخ نگاران هم، ابتدا به ساکن و از همان نقطه شروع که قلم را بر صفحه سفید می‌دوانند، باورمندی ویژه خود را دارند که سبب می‌شود روایت خاص تاریخی خود را به آن باورها، مسبوق و مصبوغ کنند. اگر رویدادهای تاریخی توسط مؤلف به طرزی ویژه گزینش شوند و با نگاهی ویژه به آن‌ها نگریسته و برای بیان آن‌ها، تعبیر ویژه و دلیل خاصی آورده شود، در حقیقت می‌توان گفت که یک نگرش تاریخی مبتنی بر رهیافتی ویژه شکل گرفته است. مکتوبات تاریخی روزگار قاجاران در میان دو عرصه تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری، حرکتی آونگوار دارد؛ ولی به کارگیری یک مفهوم خاص به نام هویت، که آن را بر ساخته‌ای از برسازنده‌های ذهنی مؤلف پنداشته‌ایم، به ما کمک خواهد کرد که متون تاریخی را در ترازو و چارچوبه‌ای قرار دهیم که مبتنی بر نگره‌ای ویژه است. اکنون شاید بتوان گفت اندک گامی به سوی تاریخ‌نگری روزگار قاجار برداشته شده است. در این متون، اسلام (کم‌پشتوانه، عامیانه، زمینه‌ساز، توجیه‌گرانه برای تداوم سلطنت و نیز فراهم آورنده حقانیت آغازین) ظاهر شده است. از لزوم حفظ کیان جامعه اسلامی در برابر کفار، برابر انگاشتن کیان تاج و تخت با کیان اسلام، حضور تأیید‌گرایانه روحانیون و علما و فقها، بی‌نیازی ناشی از صلح با مجاوران و فقدان تعریف‌های آفریننده تمایز، یاد شده و از ضرورت سازگاری زندگی فردی و جمعی با شرع، پادشاه به منزله نگاهبان، حامی شرع انور و از جایگاه مجتهدان و عالمان مذهبی در زندگی جمعی به مثابه مؤید پادشاه، حامی سلطنت، کم‌پیوند با مردم و پیوندهای تحکیمی پادشاه و تأیید پادشاه بهره گرفته شده است. از مجموعه واژگانی که در پاره اسلامی بر سازنده هویت نام برده شد، همه واژه‌ها جابه‌جا مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند و از اتفاق، با تکرار و بسامد بسیار قابل توجه

هم مورد استفاده واقع می‌شوند، زیرا پادشاهان قاجاری به دلیل ویژگی خاص و قابل ملاحظه شیوه روی کار آمدن سر سلسله دودمان سلطنتشان، در حقیقت متوجه یک نقطه ضعف اساسی در توجیه پیدایی نخستین خود شده بودند. از این رو هم به تاج و تخت کیانی و افسر پيشدادی و فریدون و جم، استنادهای مکرر می‌کردند و هم با اتصال موزیانه و شگفت‌آور خود به طایفه مغول، قدرت جنگاوری و جهانگیری و کشورستانی خود را قابل نمایش می‌ساختند؛ و هم به شدت، گرایش به بهره‌گیری از معیارها و مفاهیم اسلامی، و به ویژه شیعی، داشتند. واژگان خدا و اسلام و جهاد و شریعت و پیغمبر و مذهب و امام، پربسامدترین کلمه‌ها در راه توجیه و تقویت پایه‌های سلطنت محسوب می‌شدند، در عین حالی که از اخوت و ادعیه و روحانیت و فقها و علما و مراجع تقلید و توکل و شهادت و ایثار و نماز و روزه و عزاداری و زیارت مشاهد متبرکه، بیشترین بهره‌گیری را برای تجمیع و انباشت قدرت انجام می‌دادند. بنابراین، در مجموع پاره اسلامی بر سازنده هویت، ویژگی‌ای این چنین را از خود بروز می‌داد: خادم برای محوریت سلطنت با ویژگی منفعلانه و بازپرورانه.

یادداشت‌ها:

- ¹ باترفیلد، 1385: 940.
- ² میلانی، 1378: 8.
- ³ اشپولر، 1360: 187.
- ⁴ کسروی، 1377: 137 و 138.
- ⁵ در این مقاله به نکته‌هایی مهم درباره دلیل کتابت، زندگانی و مرگ، و اهمیت کتاب تاریخ ذوالقرنین اشارت کافی رفته است: (زرگری نژاد، 1377: 3 تا 5) یک معرفی مختصر و مفید نیز از نسخه چاپ شده دیگر این کتاب وجود دارد. رجوع کنید به: (حسینی شیرازی، 1378) سوسن اصیلی در این مقاله کتاب فوق را معرفی کرده است؛ رجوع کنید به: (اصیلی، 1379: 22 و 23) از این کتاب، تصحیح دیگری نیز صورت گرفته که به صورت مختصر و مفید برای جوانان چاپ شده است؛ رجوع کنید به: (افشارفر، 1381).
- ⁶ در معرفی ناسخ التواریخ، حسین احمدی چنین نوشته است: می‌خواسته است از حصار تنگ تاریخ نقلی خود را برهاند و بر عنصر تحلیل تکیه کند. اما چون به سفارش قدرت حاکم نوشته شده غبار تعصب و غرض بر آن نشست، امواج مصلحت‌طلبی و تملق‌گویی و حس شاه دوستی کشتی اندیشه او را از رسیدن به مقصود بازداشته است؛ برای آگاهی از این نظرگاه انتقادی رجوع کنید به: (احمدی، 1379: 28).
- ⁷ برای آگاهی از یک معرفی مختصر و مفید از حقایق الاخبار رجوع کنید به: (طالبی 1378).
- ⁸ دو مقاله (جلالی 1379) و (خوشزاد، 1382) به شرح احوال و آثار افضل الملک اختصاص یافته اند.
- ⁹ ساروی، 1371: 22 و 23. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ¹⁰ همان، 34.
- ¹¹ همان، 60.
- ¹² همان، 203 و 204.
- ¹³ همان، 70.
- ¹⁴ همان، 177.
- ¹⁵ همان، 17 و 18.
- ¹⁶ همان، 235.
- ¹⁷ همان، 42.
- ¹⁸ همان، 57.

- 19 همان، 201.
- 20 مفتون دنبلی، 1383: 29.
- 21 همان، 161.
- 22 همان، 393.
- 23 همان، 133.
- 24 همان، 222 و 223 و 190.
- 25 همان، 100 و 101 و 122.
- 26 همان، 224.
- 27 خاوری شیرازی، 1380: 7.
- 28 همان، 8.
- 29 همان، 19.
- 30 همان، 146.
- 31 همان، 329.
- 32 همان، 202.
- 33 همان، 919.
- 34 همان، 153.
- 35 همان، 4 و 5.
- 36 همان، 100.
- 37 همان، 243.
- 38 همان، 110.
- 39 همان، 295.
- 40 همان، 348.
- 41 همان، 350.
- 42 همان، 496.
- 43 همان، 530.
- 44 همان، 616.
- 45 همان، 654.
- 46 همان، 702.



47 همان، 717.

48 همان، 645.

49 همان، 659.

50 همان، 405 و 406.

51 اعتضاد السلطنه، 1370: 2 و 3.

52 همان، 61 تا 65 و 280.

53 همان، 428 و 445.

54 همان، 30 و 140 و 79 و 404 و 364 و 539 و 405.

55 همان، 506.

56 همان، 50، 49، 70 و 71 و 27.

57 همان، 8 و 9 و 144 و 145 و 151 و 152.

58 همان، 254.

59 همان، 416 و 417.

60 همان، 491 و 15 و 36 و 487.

61 سپهر، 1377: 2.

62 همان، 3.

63 همان، 6.

64 همان، 64.

65 همان، 965.

66 همان، 1005.

67 همان، 1152.

68 همان، 1153.

69 همان، 965.

70 همان، 969.

71 همان، 1156.

72 همان.

73 همان، 1509.

74 همان، 1146.



- 75 همان، 1.
 76 همان.
 77 همان، 116.
 78 همان، 119.
 79 همان، 128.
 80 همان، 181.
 81 همان، 265.
 82 همان، 364.
 83 همان، 371.
 84 همان، 1183.
 85 همان، 1342.
 86 همان، 1345.
 87 همان، 1408.
 88 هدایت، 1373: 20.
 89 همان.
 90 همان، 18.
 91 همان، 17.
 92 همان، 323.
 93 همان، 309.
 94 همان، 314.
 95 همان، 322.
 96 همان، 324.
 97 همان، 331.
 98 همان، 339.
 99 همان، 379.
 100 همان، 384.
 101 همان، 443.
 102 همان، 346.



- 103 همان، 397.
- 104 همان، 398.
- 105 همان، 411.
- 106 حسینی خورموجی، 1363: 2.
- 107 همان، 28 و 25 و 105 و نه.
- 108 همان، 272 و 159 و 128.
- 109 همان، 140 و 141.
- 110 همان، 292.
- 111 همان، 268.
- 112 همان، 267.
- 113 همان، 159.
- 114 همان، 302 و 232 و 288 و 289 و 186 و 160 و 142 و 125 و 42.
- 115 همان، 240 و 160.
- 116 همان، 267 و 276 و 1.
- 117 همان، 27 و 2.
- 118 همان، 47 و 161.
- 119 همان، 243 و 316.
- 120 همان، 70 و 64 و 75 و 93.
- 121 همان، 90 و 79.
- 122 همان، 16 و 11 و 90 و 191 و 305 و 306 و 316 و 225 و 252 و 190 و 146 و 31 و 235 و 137 و 59 و 22.
- 123 همان، 299 و 262 و 206 و 18 و 13 و 200 و 259 و 5 و 201 و 10 و 6.
- 124 همان، 113 تا 115 و 22 و 1.
- 125 همان، 2.
- 126 همان، 269.
- 127 همان، 232.
- 128 افضل الملک، 1361: شانزده.
- 129 همان، 133 و 13 و 25 و 26 و 141 و 202 و 360 و 269.

- 130 همان، 229.
- 131 همان، 383 و 384 و 181.
- 132 همان، 166.
- 133 همان، 87 و 91.
- 134 همان، 141 و 146 و 149 و 402 و 140 و 65 و 138.
- 135 همان، 230.
- 136 همان، 298.
- 137 همان، 297 و 263 و 307.
- 138 همان، 150 و 153.
- 139 همان، 83.
- 140 همان، 3 و 4.
- 141 همان، 276 و 148 و 146 و 33 و 4 و 3 و 133 و 229 و 15 و 275 و 276.
- 142 همان، 425.
- 143 همان، 28 و 30 و 134.
- 144 همان، 16 و 57 و 71 و 36 و 58 و 73 و 94 و 137 و 162 و 163 و 172.
- 145 همان، 152.
- 146 همان، 48 و 49 و 370 و 70 و 103 و 69 و 106 و 107 و 159 و 205 و 206 و 264 و 207.
- 147 همان، 438.
- 148 همان، (437).

منابع و مأخذ:

- احمدی، حسین (1379) "نقد و نظری درباب کتاب ناسخ التواریخ قاجاریه"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال 4، شماره 3، شماره پیاپی 39، 30 دی 1379، صص 27/28.
- اشپولر، برتولد [و دیگران] (1360) تاریخنگاری در ایران: مجموعه مقالات، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره .
- اصیلی، سوسن (1379) "فتحعلی شاه به روایت خاوری"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال 4، شماره 3، شماره پیاپی 39، 30 دی 1379، صص 22 / 23.
- اعتضاد السلطنه، علی قلی میرزا (1370) اکسیرالتواریخ: تاریخ قاجاریه از آغاز تا 1259 هـ.ق، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: ویسمن.
- افشار فر، ناصر (1379) "میرزا غلامحسین خان افضل الملک و سفرنامه اصفهان"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال 3، شماره 12، شماره پیاپی 36، صص 28 / 30.
- (1381) سرگذشت فتحعلی شاه، تهران: اهل قلم.
- افضل الملک، غلامحسین (1361) افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- باترفیلد، هربرت (1385) "تاریخ نگاری"، ترجمه سهیلا کریم بیگی داریان، در کتاب: واینر، فیلیپ [ویراستار] فرهنگ تاریخ اندیشه ها، تهران: سعاد، جلد دوم، صص 939 / 974.
- جلالی، نادره (1379) "شرحی از احوالات ناگفته غلامحسین خان افضل الملک"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال 3، شماره 9، شماره پیاپی 33، 31 تیر 1379، صص 36/38.
- حسینی خورموجی، سیدمحمدجعفرخان (1363) حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- حسینی شیرازی، فضل... (1378) تذکره خاوری، تصحیح میر هاشم محدث، زنجان: زنگان.
- خاوری شیرازی، فضل الدین عبدالنبی (1380) تاریخ ذوالقرنین، جلد اول: نامه خاقان، تصحیح و تحقیق ناصر افشار فر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- (1380) تاریخ ذوالقرنین، جلد دوم: رساله صاحبقران، تصحیح و تحقیق ناصر افشار فر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

- خوشزاد، اکبر (1382) "بررسی آثار میرزا غلامحسین خان افضل الملک"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال 6، شماره 12، شماره پیاپی 72، مهر 1382، صص 30/34.
- زرگری نژاد، غلامحسین (1377) "تاریخ ذوالقرنین متنی مهم درباره صدر تاریخ قاجاریه و میرزا فضل... خاوری شیرازی"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال 2، شماره 1، شماره پیاپی 30، 13 آبان 1377، صص 3/5.
- (1380) "خاوری شیرازی و تثبیت تاریخ نویسی استرآبادی"، تاریخ، سال 2، شماره 1، صص 201 / 236.
- ساروی، محمد فتح... بن محمد تقی (1371) تاریخ محمدی: احسن التواریخ، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: امیر کبیر.
- سپهر لسان الملک، محمد تقی (1377) ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، جلد اول: از آغاز تا پایان سلطنت فتحعلی شاه؛ جلد دوم: سلطنت محمد شاه؛ جلد سوم: سلطنت ناصر الدین شاه، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- طالبی، تهماسب (1378) "حقایق الاخبار ناصری اثر محمد جعفر خورموجی"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال 3، شماره 1، شماره پیاپی 25، 3 آبان 1378، صص 14 / 17.
- کسروی، احمد (1377) در پیرامون تاریخ، تهران: فردوس.
- مفتون دنبلی، عبدالرزاق بیگ (1383) مآثرسلطانیه، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، تهران: روزنامه ایران.
- ملک زاده، الهام (1379) "نقدی بر چاپ جدید کتاب تاریخ عضدی"، کتاب ماه و تاریخ و جغرافیا، سال 4، شماره 3، شماره پیاپی 30، 30 دی 1379، صص 30/32.
- میلانی، عباس (1378) تجدد و تجدد ستیزی در ایران، تهران: آتیه.
- هدایت، رضاقلی خان (1373) فهرس التواریخ، به تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.